



شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

حماسه های بزرگ ملی

شاهنامه بزرگترین شاهکار حماسی جهان

امید است روزی حماسه باشکوه انقلاب عظیم شاه و ملت نیز آنچنانکه در شأن
آنست بنظم در آید تا افتخاری باشد برای نسل های آینده و سرمشقی برای
شاهان آینده که ستازگانی خواهند بود پیرامون مهر فروزان سرزمین آریا
نگهدارنده ایران کهن ، و خواهند درخشید از فیض گردش بگرد این سرچشمه
بیکرانه روشنائی

« گیتی پور فاضل »

بکوشش :

حسین احمدی پور

دیر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان

نشریه شماره

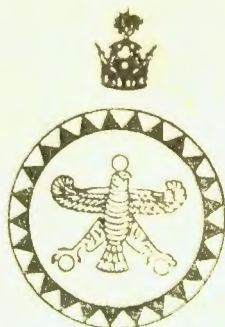
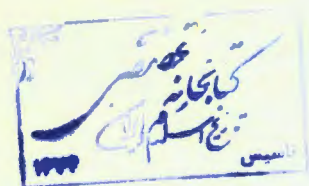
۱۰

انتشارات

شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان :

- ۱- « اهمیت و مفهوم جشن شاهنشاهی » متن سخنرانی دکتر منوچهر مرتضوی
- ۲- « بررسی شاهنشاهی هخامنشی از روی سنگنبشته های پارسی » متن سخنرانی عبدالامیرسلیم
- ۳- کتاب « تاریخ پیدایش و خدمات دودمان پهلوی » تألیف حسین احمدی پور
- ۴- « یکتا پرستی در ایران باستان » متن سخنرانی پروین شکیبا سنندجی
- ۵- کتاب « قلبی که پخاطر وطن و ملت میطپد » تألیف حسین احمدی پور
- ۶- « نقش آذربایجان در تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران » متن سخنرانی دکتر منوچهر مرتضوی
- ۷- « آریامهر » متن سخنرانی پروین شکیبا سنندجی
- ۸- کتاب « آذربایجان در دوره سازندگی و انقلاب » تألیف حسین احمدی پور
- ۹- « اصفهان در آئینه زمان » متن سخنرانی دکتر لطفاله هنرفر
- ۱۰- « حماسه های بزرگ ملی » متن سخنرانی گیتی پور فاضل

اسکن شد



شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

حماسه‌های بزرگ ملی

شاهنامه بزرگترین شاهکار حماسی جهان

نشریه شماره :

۱۰

شورای جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی

بکوشش :

حسین - احمدی پور

دبیر شورای استان

چاپ این کتاب در هزار نسخه در اسفند ماه هزار و سیصد و چهل و پنج هجری خورشیدی
در چاپخانه محمدی علمیه تبریز به پایان رسیده است.

اسکی شد



شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

حماسه‌های بزرگ ملی

شاهنامه بزرگترین شاهکار حماسی جهان

نشریه شماره :

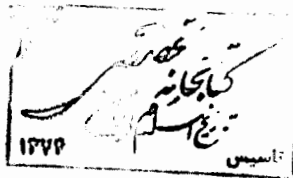
۱۰

شورای جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی

بکوشش :

حسین - احمدی پور

دبیر شورای استان



۶۲۴۴/۴۲۰۵

۱۳۴۵/۱۲/۱

تیمسار صفاری استاندار محترم استان آذربایجان شرقی (تبریز)

بازگشت بمرقومه شماره ۵۳۱۸ ج - ۱۳۴۵/۱۱/۲۲ :

اولا - دویست جلد از هشتمین نشریه شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی بنام «آذربایجان در دوره سازندگی و انقلاب» بموقع خود رسید و بکلیه شوراهای جشن شاهنشاهی شهرستانها ارسال و مراتب وصول نشریه و امتنان شورای مرکزی نیز ضمن شماره ۴۱۳۰/۶۰۸۷ - ۴۵/۱۱/۱۹ باستحضار آن تیمسار محترم رسانیده شده است.

ثانیا - دویست جلد از نهمین نشریه هنری و تاریخی آن استان بنام «اصفهان در آئینه زمان» از متن سخنرانی استاد دکتر هنرفر در کتابخانه ملی تبریز پیرامون آثار و ابنیه تاریخی اصفهان که با کوشش آقای حسین احمدی پور دبیر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی استان تنظیم و بچاپ رسیده است واصل گردید . اقدامات همه جانبه و دامنه دار شورای جشن شاهنشاهی استان آذربایجان در نمایان ساختن مجد و عظمت پر- افتخار ایران باستان و ترقیات شگرف دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر حقیقتا موجب سرافرازی و کمال امتنان شورای مرکزی میباشد . البته سرپرستی و توجهات مخصوص و شبانه روزی آن تیمسار محترم این همه پیشرفت را در امور جشن شاهنشاهی آن استان فراهم نموده است که شورای مرکزی همواره سپاسگزاری دارد . خواهشمند است مراتب امتنان شورای مرکزی را به آقای حسین احمدی پور ابلاغ فرمایند ...

قائم مقام نایب رئیس شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

دکتر مهدی بوشهری

۶۴۵۰/۸۳۰

۱۳۴۵/۱۱/۲۶

تیمسار سرتیپ صفاری استاندار محترم و رئیس شورای مرکزی

جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی (تبریز)

عطف بمرقومه شماره ۵۰۵۶ مورخ ۱۵ بهمن ۱۳۴۵ در ضمن اعلام وصول يك جلد نشریه تحت عنوان (اصفهان در آئینه زمان) متن سخنرانی آقای دکتر هنرفر استاد دانشکده ادبیات اصفهان مراتب سپاسگزاری را تقدیم میکند .

ضمناً باستحضار خاطر مبارك میرساند : که در اجرای هدفهای بزرگداشت عظمت و فرهنگ کهن ایران فعالیت دامنهداری در آن استان جلوه میکند و قسمتی از آن بر نامه نیز که مبتنی بر معرفی آثار گرانبهای ایران باستان است با مجاهدت آقای حسین احمدی پور دبیر شورای مرکزی جشن شاهنشاهی آذربایجان شرقی به موازات سایر فعالیتها پیش میرود . موفقیت بیشتر ایشان را آرزو می کنم .

رئیس دفتر فرهنگی شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران

محمد معزی

حماسه‌های بزرگ ملی

ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه اول بهمن ماه ۱۳۴۵
دوشیزه گیتی پور فاضل لیسانسیه رشته قضائی از
دانشکده حقوق تهران و بخشدار حومه شهرستان
تبریز پیرامون «حماسه‌های بزرگ ملی» سخنرانی
مستدل و دانشمندانه‌ای در تالار کتابخانه ملی تبریز
ایراد کردند که فوق العاده مورد توجه حاضران قرار
گرفت بهمین مناسبت جناب آقای صفاری استاندار
معظم آذربایجان شرقی طی شماره ۴۵۰۳۹-۴۵۱۱۳
از مراتب علاقمندی مشارالیه‌ها بسنن باستانی و ملی
ایران اظهار قدردانی کردند؛ اینک عین سخنرانی
دوشیزه پور فاضل جهت استفاده همگان چاپ میشود.

جناب آقای استاندار معظم و محبوب، جناب آقای فرماندار، حضار محترم
با تشریف فرمائی خود منتهی برهن گزاردده و مسرتی بیکرانه انگیزخته‌اید بینهایت
خرسندم. در آستانه بزرگداشت جشن انقلاب عظیم و ژرف شاه و ملت که آذربایجانیان

دلیر و آزاده باشوری وافر و ذوقی بارز برای بر گزاری هر چه باشکوه‌تر آن در جنب و جوشند افتخار سخنرانی پیرامون «حماسه‌های بزرگ ملی» را دارم .

پیشینیان در باب انواع شعر و چگونگی آن هر يك سخنها گفته و دفترها پرداخته‌اند اما نتیجه سخن همه آنها با همه بحثها در این منحصر است که شعر را بسه نوع میتوان منقسم ساخت :^۱

۱- شعر تمثیلی

۲- شعر غنائی

۳- شعر حماسی که اکنون مورد نظر ما است

حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگیها و افتخارات و بزرگیهای قومی یا فردی باشد بنحویکه شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد.

در شعر حماسی دسته‌ای از اعمال پهلوانی خواه از يك ملت و خواه از يك فرد بصورت داستان و یا داستانهای در می‌آید که نظم و ترتیب کامل از همه جای آن آشکار است ، از نقطه یا نقاطی شروع و در نقطه یا نقاطی پایان می‌یابد ، در يك منظومه حماسی شاعر هیچگاه عواطف شخصی خویش را در اصل داستان وارد نمیکند و شکلی که خود و یا معاصرین به‌پسندند نمیدهد (البته باید توجه نمود که منظومه‌های حماسی انواع مختلف دارد . که دو نوع آن در اینجا ذکر میگردد) :

۱- منظومه‌های حماسی و ملی که عبارتست از نتایج افکار و علائق و عواطف يك ملت که در طی قرون و اعصار تنها برای بیان عظمت و نبوغ قومی بوجود آمده و

۱ - نقل و تلخیص از کتاب «حماسه سرائی در ایران» تألیف استاد ارجمند دکتر ذبیح‌الله صفا .

مشحونست بذکر پهلوانیها و جانشانیها و در عین حال مملو از آثار تمدن و مظاهر روح و فکر مردم يك کشور در قرون معینی از ادوار حیاتی ایشان که از آنها معمولا بدوران پهلوانی تعبیر میکنیم و از اینگونه منظومه‌های حماسی میتوان **ایلیاد و اودیسه** **همر - رامایانا و مهابهارت** هندی و قطعات مختلفی از یشتها و منظومه **ایاتکار** **زیریران** و شاهنامه فردوسی و **گرساسنامه** **اسدی طوسی** و **برزو نامه** و **جهانگیر نامه** و نظایر آنها را در زبانهای ایرانی نام برد.

در این دسته از منظومه‌ها شاعر با بداع و خلق توجهی ندارد بلکه داستانهای مدون کتبی یا شفاهی را با مهارت و استادی بهم می‌پیوندد و از قدرت شاعرانه خود در وصف و بیان آنها استفاده میکند.

۲- منظومه‌های حماسی مصنوع ، در اینجا سروکار شاعر با داستانهای پهلوانی مدون و معینی نیست بلکه خود به ابداع و ابتکار می‌پردازد و داستان را از پیش خود بوجود می‌آورد .

یکی از خصائص منظومه‌های حماسی همه جا و در هر زمان آنست که مدتها پس از حوادثی که از آنها سخن می‌گویند پدید می‌آید.

مثلا حماسه **همر** در ادبیات یونان نماینده مدنیته کهن است که چندین قرن پیش از **همر** پدید آمده و نیز منظومه **رولاند** در ادبیات فرانسه و یا شاهنامه دقیقی و فردوسی تا عهد ساسانی و پیش از آن امتداد می‌یابد ، بنا بر این ملاحظه میشود که منظومه‌های حماسی پهلوانی هیچگاه در حین جریان حوادث پهلوانی پدید نمی‌آید بلکه طلوع و ظهور آن همیشه قرن‌ها پس از وقوع آن حوادث است .

در ایام وقوع حوادث پهلوانی آدمی تماشاگر و بیننده و قایمی است که در حقیقت با اعمال عادی بشر چندان متفاوت نیست اما نتایجی که از این اعمال گرفته

میشود . (مثلاً ، ایجاد استقلال ملی ، دفع دشمنان و بداندیشان ، تحکیم مبانی ملیت) بر اثر اهمیت و ارزشی که دارد بتدریج آن اعمال را بچشم نسلهای آینده بزرگ میکند و پهلوانانی که از ایشان خاطراتی مانده بتدریج بدرجات فوق بشری ارتقا می یابند و افعال ایشان در شمار خوارق عادات در می آید .

لازمه يك منظومه حماسی تنها جنگ و خونریزی نیست بلکه منظومه حماسی کامل آنست که در عین توصیف پهلوانیها و مردانگیهای قوم نماینده عقاید و آرا و تمدن آن قوم نیز باشد مثلاً در شاهنامه فردوسی تنها از جنگهای ایران و توران و نبرد و ستیز آدمیان با دیوان سخن نمیرود بلکه این منظومه جامع جمیع فضائل مدنی و اخلاقی و فرهنگی ایرانیان قدیم است

بنابراین حماسه تجلی گاه تمدن و یا قسمتی از تمدن يك ملت در لحظه ایست که بوجود می آید و یا در حال وجود یافتن است . از اینجاست که گفته اند : «هر ملتی به تنهایی موجد و مؤسس حماسه خویش است و شعرا تنها کارگزاران آن در تدوین و تنظیم شمرده میشوند .»

داستانهای قدیم و روایات کهن اگر چه مأخذ و منشأ حماسه هستند ولی به تنهایی از مزایای يك منظومه حماسی عاری میباشند و در آوردن آنها بصورت کامل حماسی یقیناً طبع و وقاد و هنرمندی و قدرت استادی است که بر نظم آن همت میگذارد .

این عمل از راه افزودن عناصری صورت میگیرد که بعضی از آنها تنه‌اروحانی و بعضی دیگر کلامی و لفظی است . آهنگ پهلوانی و طرز بیان و انتخاب کلمات و عبارات و دقت در استفاده از آنچه برای تحریک حس پهلوانی مردم لازمست چون جمله‌گی گرد آیند باعث میشوند که يك روایت ساده پهلوانی و غیر محرک و خشک به منظومه حماسی زیبا و محرک و دلپذیر مبدل شود .

یکی دیگر از خصائص منظومه‌های حماسی ابهام زمان و مکان در آنست بعبارت دیگر در زمان و مکان محدود نیست زیرا هر چه صراحت زمان و مکان بیشتر باشد

وقایع داستانی و اساطیری بتاریخ نزدیکتر میشود و ارزش حماسی منظومه بیشتر از میان میرود . همچنین باید خاطر نشان ساخت که از میان ملل جهان تنها عده معدودی توانسته اند صاحب منظومه های حماسی باشند و ایران سرزمین ما دارای بهترین و زیباترین حماسه های جهان است.

اینک می پردازیم به بیان اولین حماسه بشری که تا کنون بدست آمده و چکیده اندیشه های مردم هزاران سال پیش میباشد بنام گیلگمش.

کهنترین حماسه بشری

گیلگمش

سه هزار سال پیش از آنکه مسیح موعود صفحهای تازه در تاریخ حیات انسانی بگشاید؛ تمدنی بس عظیم که مایه شگفتی بشر امروز است در دره‌های دو رود بزرگ دجله و فرات مناطق انسان نشین قدیم را بیکدیگر ربط داده بود، میراث این تمدن کهن بعدها چون عواملی جاندار در پایدهای فرهنگی مللی که جانشین آن گردیدند نقشی بس شگرف داشت.

فرهنگ و خط سوهری در تمام امکنه جهان آنروز گسترش یافت، خدایان بابل و نینوا و اساطیر دینی آنها در اغلب حالات همان خدایان و اساطیر سومری است که تغییر شکل یافته است.

ارتباط میان زبانهای بابلی و آشوری از یکسو و زبان سومری از جهت دیگر نظیر ارتباطی است که امروز بین دو زبان فرانسه و ایتالیائی از یکسو و زبان لاتین از سوی دیگر است.

در حدود ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح شاعران و دانشمندان سومری در صدد تدوین تاریخ قدیم قوم خویش برآمدند، شاعران داستانی درباره آفرینش و بهشت و نخستین طوفان سهمناکی که در نتیجه گناهکاریهای یکی از پادشاهان کهن

بنام تموز پدید آمد و آن بهشت را در خود غرق کرد تألیف نمودند، سپس این داستان را بابلیان و عبرانیان گرفتند و بعد بصورت پاره‌ای از معتقدات مسیحی و اسلامی در آمد .

انجام این امور که جزو دقایق فکری انسان بشمار میرفت در حیطة اختیار کاهنان بود که در فن کنایت نیز تخصص داشتند و از چکیده‌های کلام ایشان است که داستان شکفت‌انگیز گیلگمش بر الواح پخته نقش بست و چون ره آوردی گرانقدر بما رسید و اما نخستین سروده حماسی در مورد یکتاپرستی از ایخنا تون پادشاه مصر بر جای مانده است.

وی چنین می‌پنداشت که خدائی بالاتر از همه در خورشید هست که سرچشمه روشنی و زندگی بر روی زمین است.

معلوم نیست این شاعر شیرین گفتار نظریه‌خدای یگانه (اتون) را از شامیان گرفته و یا ابداع فکر اوست .

در هر حال وی سروده‌های حماسی جالب و نغزی در مدح و وصف این خدای زیبا دارد که قسمتی از آن در وصف خورشید چنین است:

وہ کہ بر آمدن تو از افق آسمان چه زیباست

تو ای تونی زیبا و ای سرچشمه زندگی

آن هنگام که از افق مشرق طلوع میکنی

سراسر زمین را به زیبائی خود آکنده میسازی

تو زیبائی ، بزرگی ، درخشانی

و ... در بلندی ، بالای هر زمینی

شعاع تو زمین و هر چه را که تو ساخته‌ای فرا میگیرد

در آن هنگام که در افق غربی آسمان پنهان میشوی

زمین همچون مرده‌ای در تاریکی فرو میرود .

ویل دورانت میگوید : « این قصیده عظیم نخستین شرح بلیغی است که درباره عقیده یکتاپرستی هفتصدسال پیش از اشعیا سروده شده و این فکر جدید نسبت بخدایان قبیله ای قدیم پیشرفت شگرفی بشمار میرفت. »

محققین در میان آثار ادبی اروپا چهار حماسه بزرگ برای غرب قائلند که عبارتند از :

آئیس ویرژیل ، ایللیاد و اودیسه همبر ، کمدی الهی دانته و بهشت گمشده میلتن

اینک بطور اجمال بشرح و بسط هریک میپردازیم :

ایللیاد و اودیسه همبر

در حدود هزار سال پیش از میلاد مسیح ؛ دو منظومه بزبان یونانی قدیم سروده شده که پیش از هر اثر ادبی دیگری در سراسر جهان شهرت و اعتبار دارد . حماسه اول بنام ایللیادوس^۱ که در برخی از زبانهای اروپائی از جمله فرانسه ایللیاد تلفظ میشود و در فارسی نیز بهمین نام شهرت یافته باید حماسه یونان قدیم دانست .

منظومه دوم ادوسئوس یا اودیسه میباشد^۲. شك نیست که یونانیان قدیم پیش از نظم ایللیاد و اودیسه ادبیات منظوم داشته اند و آنچه به ما رسیده مسلم میشود که نخستین سرایندگان آن سرزمین راهبانی بوده اند که یونانیان خود بایشان « آئیدوس »^۳ میگفتند که امروز در زبان فرانسه آنرا « آئد » تلفظ میکنند.

۱- Iliad Iliados.

۲- Odxssee Odusseus.

۳- رجوع شود به مقدمه ایللیاد نگارش استاد نفیسی .

۴- Aede Aeidos.

اشعاری که این گروه از سرایندگان سروده اند جنبه دینی داشته و نیز با موسیقی توأم بوده است و مدت‌ها سرایندگان همان راهبانی بودند که در سخن منظوم خود خدایان را می‌ستودند .

پس از آن ، دسته‌ای دیگر از سرایندگان پدیدار گشتند که پیروزیهای پهلوانانرا نیز با مناقب خدایان توأم کردند ، اندك اندك غزلسرائی نیز در این کشور رواج یافت و در اشعار خود بیشتر با اصطلاح رایج شعر فارسی «بهارید» یعنی اوصاف بهار را می‌سروده‌اند و در آغاز و پایان هر منظومه «الینوس یا لینوس» که بمعنی دریغ و افسوس است می‌آوردند بهمین جهت این گونه از تغزل را لینوس‌نامه‌دند .

ایلیاد : حماسه‌ایست رزمی و جنگی و در زمانی سروده‌شده که بدوران پهلوانی نزدیکتر بوده و روح دلاوری در آن دمیده شده و وصف رزمگاهها بطور دقیق بیان گردیده است اما اودیسه بهر‌ها بیشتر متوجه و آسایش زندگی در آن ظاهر است . برخی نقادان زمان اخیر ایلیاد و اودیسه را از دو شاعر مختلف دانسته‌اند ولی این عقیده را شادروان استاد سعید نفیسی ضمن دلائل قاطعی که در مقدمه ایلیاد و ضمائم آن آورده‌اند مطرود دانسته و نیز معتقدند که قرائنی هست که بعضی از آثار هم‌ر در دوره ساسانیان بزبان پهلوی ترجمه شده است .

منظومه ایلیاد در بیست و چهار سرود بنظم آمده و داستان شور آفرین جنگی است میان مردم یونان و تروا بر سر زنی زیبا و آشوبگر ، قضیه چنین است که پاریس فرزند پریام پادشاه تروا که از همه برادران زیباتر بود هلن مهر و شاهزاده یونانی را از شوهرش «میناس» می‌رباید و خشم یونانیان را برمی‌انگیزد ، خدایان نیز در این کشمکش دو دسته می‌گردند ، یکدسته بکمک اهالی تروا و دسته دیگر

مددکار یونانیان میشوند.

سرانجام این نبرد که ده سال بطول میانجامد با خدعه و نیرنگ یونانیان بدین طریق پایان می‌یابد که عده‌ای جنگجو در شکم اسبی چوبین جای میدهند و چنین وانمود میکنند که از جنگ خسته شده و سرزمین خویش آهنگ بازگشت دارند. اهالی غافل تروا اسب چوبین را بداخل شهر می‌آورند و هنگامیکه سربازان و اهالی شهر مست بادۀ پیروزی سرگرم عیش و نوش هستند رزمیان از شکم اسب بیرون می‌آیند و دروازه‌ها را بروی یونانیان می‌گشایند.

سراسر ایلپاد مشحون از حوادثی است که بابیانی شیوا و دلشین سروده شده است و تنها شاهنامه فردوسی است که یارای مقابله با آنرا دارد و میتواند در برابرش قد بر افرازد.

(در اینجا بهتر است متوجه این نکته ظریف باشیم که فردوسی در مورد پهلوان روئین تنش ابتکار جالب‌تری داشته است.) در ایلپاد هم آشیل پهلوان روئین فقط نقطه‌ای در پشت پایش نزدیک پاشنه روئین نیست، آنهم باین سبب که هنگام فرو بردنش در آب از يك پایش گرفته‌اند و آن نقطه تنها جایی است که آب را لمس نکرده است.

ولی اسفندیار دلاور روئین شاهنامه تمام پیکرش غیر از چشمان روئین میباشد و علت چنین است که زمان شستشوی در چشمه دید گانش بسته بوده است. این ظرافت اندیشه و لطافت طبع فردوسی را می‌رساند، زیرا انسان هنگام فرورفتن در آب بلا اراده پلکها بروی چشمانش فرو می‌افتند و این تنها قسمت از بدن است که میتواند روئین نباشد.

با مطالعه ایلپاد میتوان پی‌برد که زمان سروده شدن این اشعار موقعی بوده که پادشاهان یونان جلوه‌ای داشته‌اند و سلطنت موروثی برقرار بوده است و اغلب

این پادشاهان از نژاد پهلوانان داستانی هستند که هم برای گاهجوئی و خوش آمد
ایشان این اشعار را سروده است . « اینکه در ایللیاد از زبان پهلوانی بنام اولیس
میگوید » :

«فرماندهی چندتن خوب نیست و باید تنها يك سر کرده و يك شاه در سر کار
باشد» خود دلیل روشنی بر این نکته است زیرا که ناچار در حکومت دیگری که
بعدها در یونان برقرار شد (حکومت ملّی ده‌کراسی) گوینده‌ای نمیتوانسته چنین
سخنی حتی از زبان پهلوان داستانش بنویسد .

آنئیس و یرژیل

پس از ایللیاد و اودیسه هم بزرگترین اثر حماسی اروپا آنئیس اثر ویرژیل
را میتوان نام برد که از بهترین آثار ادبی کهن روم میباشد .

ویرژیل که در زبان ایتالیائی ویرگیلو خوانده میشود در پارسی بشیوه
فرانسویان به ویرژیل معروف است . داستان چنین است که پس از شکست ترویا و
سقوط آن شهر بدست یونانیان آئنا^۱ پسری که از عشقبازی زهره رب النوع عشق با
«انکیزیس» یکی از مردم ترویا پدید آمده است و سمت دامادی «پریام» پادشاه ترویا
را دارد با تنی چند از هموطنان خود که از قتل و عام یونانیان گریخته‌اند به کشتی
می‌نشینند و در جستجوی زمینی که پناهگاه ایشان شود آواره آفاق می‌گردند .

در سرود اول «آنئیس» این عده در جزیره سیسیل هستند و چون خدایان
بایشان خبر میدهند که باید بسرزمین لاسیوم (ایتالیا) بروند دوباره بر کشتی

می‌نشینند و بایتالیا روی می‌آورند ولی طوفان شدیدی آنها را بسرزمین « کارتاژ »^۱ می‌افکند «دیدون»^۲ ملکه زیبا بر آنجا حکم میراند ، ملکه دلداده آنا میشود و مدتی را در کنار او می‌گذرانند و بعد از آنکه آنا بخاطر ادامه سفر خود او را ترك میگوید، از فرط اندوه خویشتن را در آتش میسوزاند.

پس از ماجراهای فراوان آنا و همراهانش بایتالیا میرسند و در آنجا پدر آنا بخواب او می‌آید و وی را برای دیدار خود به دوزخ دعوت میکند ، آنا پس از بیداری از خواب براهنمائی زن غیبگوئی بنام « کومس »^۳ از راه باریک و دشواری پا بدوزخ میگذارد.

در آنجا روح پدر خود و ارواح بسیار کسان دیگر را می‌بیند و خدایان اسرار آینده و سر نوشت عظمتی را که شهر روم پیدا خواهد کرد و بدست وی این شوکت پیریزی خواهد شد پیشاپیش بدو خبر میدهد .

بدین ترتیب وی تمام تاریخچه روم و امپراطوری آنرا تا زمان «او گوست»^۴ بچشم می‌بیند .

(این ماجرا سراسر سرود ششم آنتیس را شامل میشود) ، آنگاه آنا از دوزخ بیرون می‌آید و دوباره پا بدنای زندگان میگذارد و از آن پس سلسله دلاوریهای او و کشمکشهایش برای پی افکندن شهر روم که می‌بایست روزی آقای جهان شود و آنا پیشتر بر سر نوشتش آگاه شده آغاز گردد .

در اینجا باید متذکر گردید که در سفر آنا بدوزخ ، بسیاری از مأموریتها بعهده خدایان است که عیناً همان وظائف را در دوزخ دانته که اجمالا بیان خواهد

۱- تونس فعلی .

۲- Didon.

۳- Cumes.

شد بعهدہ دارند ، منتہا در این دوزخ « مسیحی » خدایان بصورت شیاطین و دیوان درآمده اند و علت آن نیز اینست کہ دانتہ پس از میلاد مسیح مینویستہ و فردی مسیحی بودہ است ولی ویرژیل قبل از میلاد زندگی میکردہ است .

کمدی الہی دانتہ

یکی دیگر از آثار متین حماسی اروپا کہ بحق باید شاہکار بشری دانست کمدی الہی دانتہ میباشد .

برخی بزرگان جہان ہنر و ادب چنان مقام رفیعی دارند کہ تنہا نمی توان ایشانرا متعلق بہ سرزمین معینی دانست بلکہ شخصیت جہانی دارند و ہر قدر زمان بیشتر گذر د عظمت و جلالی فزونتر پیدامیکنند و آثارشان شاہکارہای بی نظیر است از جملہ : « ونوس میلو » ، « جمہوریت افلاطون » . « شاہنامہ فردوسی » ، « ایلیاد ہمر » و « فاوست گوٹہ » و بسیاری از پیسہای شکسپیر از این قبیلند .

کمدی الہی دانتہ نیز چون خورشیدی فروزان در میان آثار ادبی جہان میدرخشد و بر سراسر قرون بعد خود نورافشانی مینماید . شعرائی کہ ارکان اربعہ جہان ادب محسوب میشوند عبارتند از : ہمر - فردوسی - دانتہ - شکسپیر . البتہ شاخص شخصیت دانتہ در عالم ادب بقدریست کہ حتی مقام گوٹہ آلمانرا کہ بی شک از بوابغ تاریخ بشر است تحت الشعاع قرار دادہ است .

میان دانتہ و شکسپیر نیز تمایز این چنین است کہ شکسپیر اثری کہ بہ تنہائی با کمدی الہی قابل قیاس باشد ندارد و در مقام قیاس باید کلیہ آثار شکسپیر را کہ از افتخارات عالم ادب است با کمدی الہی در ترازوی سنجش گذارند ، از طرف دیگر نام دانتہ در اینالیا بایک نوع تقدس روحانی در آمیختہ کہ شکسپیر فاقد آنست .

مقامی که دانه در ایتالیا دارد در ایران ما میان فردوسی ، نظامی ، سعدی ، حافظ مشترك است . از نظر غربیان پایه ادبی دانه چنان رفیع است که غالباً پایان دوران قرون وسطی را زمانی می‌شمارند که کمدی الهی این شاعر نوشته شد زیرا معتقدند که در واقع با این اثر جاویدان عصر جهالت و ظلمت خاتمه یافت و دوران فروغ رنساس آغاز گردید.

این کتاب ره آورد دوران بیست ساله غربت و سرگردانی شاعر در شهرهای مختلف اروپا است . دانه این کتاب را کمدی نامیده و لقب الهی یا آسمانی در حدود سه قرن بعد یعنی در قرن شانزدهم بدان داده شد ، اطلاق عنوان کمدی باین کتاب از طرف دانه مربوط بدان مفهوم که این کلمه در حال حاضر دارد نیست ، او خود شرح میدهد که « تراژدی » اثریست منظوم با سبک شعر خواص و « کمدی » یعنی اثری با سبک متوسط و ترانه ، یعنی اثری با سبک عامیانه و او خود در مقابل آئیس ویرژیل که آنرا تراژدی بلند پایهای خوانده است این مجموعه را کمدی نامید زیرا کمدی ماجرائیست که بر خلاف تراژدی از بد شروع و بحسن فرجام می یابد .

اما کمدی الهی در درجه اول اثر شاعرانه بسیار عالی است و دانه با آفریدن این اثر زیبا در واقع زبان ایتالیائی را نیز پی ریزی کرده زیرا پیش از آن مردم هر ایالت ایتالیا بلهجه ای خاص سخن میگفتند و زبان علمی نیز لاتین بود و این زبان تنها مورد استفاده خواص قرار میگرفت و بدرد مردم عادی نمی خورد ، تا آنکه این اثر شورانگیز تقدیم جهان ادب گردید.

در ایتالیا کسی نتوانسته پا از دانه فراتر نهد همچنانکه کسی نتوانسته بهتر از سعدی ما سخن گوید.

شبهت زیادی نیز از این جهت میان سعدی و دانه است زیرا گفته هر دو

جنبه «سپل و ممتنع» را دارد. بسیاری از اشعار کمدی الهی امروز در اروپا ضرب المثل شده اند و درست بهمان صورت که ما بهر مناسبتی از سعدی و حافظ و فردوسی نقل قول میکنیم در ایتالیا نیز از کمدی الهی شاهد می آورند.

بعضی از این اشعار صورت بین المللی پیدا کرده اند از جمله شعر معروفی که بر سر دوزخ نوشته شده است میتوان نامبرد :

ای آنکه داخل میشوی دست از هرامیدی بشوی

بعلاوه این کتاب يك داستان بسیار عالیست که از قدرت داستان پردازی دانته حکایت میکند، شیوه ای که در شرح جزئیات و ریزه کاریهای سفر به دوزخ و برزخ و بهشت بکار رفته باین حکایت مفصل صورت خاصی میدهد بطوریکه گاهی انسان حس میکند که يك سفر نامه واقعی است نه زائیده خیال پردازی يك شاعر. نویسنده و دانته شناس معروف معاصر آمریکائی « مک آلیستر » در این باره می نویسد :

« ترکیب صداها و آثار ترس ، ترحم ، وحشت ، نفرت و اشتیاق ، نگاه ، گفتار در سراسر این اثر بخصوص در دوزخ طوریت که هر کس بی اختیار خودش را در وسط آن صحنه احساس میکند که دانته برای او تجسم کرده است چنانکه وی را باید استاد واقعی هنر سه بعدی دنیای امروز دانست.

در اینجا محل تذکار است که بطور کلی اندیشه « سفر بدنای ارواح » از ابداعات دانته نمیشد و قبل از او موضوع آثار هنری و ادبی مختلفی قرار گرفته که بزرگترین نمونه آن در ادبیات غربی در کتاب اودیسه هم و ماجرای بازگشت پرحادثه اولیس پهلوان یونانی از میدان جنگ ترویا است که در بین راه پس از برخورد با موانع و مشکلات بکمک زنی جادوگر بدنای زیرزمینی میرود تا در دوزخ: ارواح پهلوانان گذشته را با زنان و فرزندانشان ببیند و با آنها به گفتگو پردازد و دیگر در

اثر کهن روم آنتیس ویرژیل که مذکور افتاد .

در انجیل نیز « باب سوم رساله اول پطرس رسول » نیز از سفر بزرگان بدنمای دیگر سخن رفته است مانند سفر عیسی به دوزخ همچنین سفر یونس به بهشت و دوزخ . در آثار ادبی عرب و اسلام نیز چنین سفرهائی دیده میشود . در زمان دانته نسخه لاتینی داستان معراج پیغمبر اسلام (ص) وجود داشته و باحتمال قوی دانته از این نوشته بی اطلاع نبوده است^۱

دانته در سفر خیالی خویش به دار باقی براهنمائی ویرژیل به طبقات نه گانه دوزخ و کوه برزخ و افلاک هشت گانه بهشت و عرش اعلی « فلك الافلاك » میرود و بطرز شیوا و سحرانگیز وضعیت جغرافیائی آنها و با دافره گونه گون گناهکاران و زندگی برزخیان و نعمتهای بیکران بهشتیان را بیان میکند .

دکتر عمر فروغ در شرحی که در تفسیر عقاید فلسفی شاعر شهر شرق ابوالعلاء معری مینویسد ، معتقد است که دانته در توصیف بهشت و اعراف و دوزخ و شرح نعمتهای بی پایان و حساب و عذاب آنجا تفنن کرده است . بزرگان معاصر خود یا آنها که پیش از او میزیسته اند در محلهای مختلف اینجا و آنجا تصور میکنند و در باره وضعشان به گفتگو میپردازد تا از عواملی که ایشان را بدانجا کشیده آگاه گردد .

شك نیست که وسعت اندیشه دانته و جامعیت و توصیف و قدرت تعبیر او این قصیده را در ردیف یکی از بهترین نمونه های ادب جهان قرار داده است ولی « رساله الغفران » ابوالعلاء معری را از نظر قدمت اندیشه و موضوع بایستی مقدم بر آن نهاد ، البته میان رساله الغفران و کمدی الهی اختلافاتی بچشم میخورد از آنجمله سفر قهرمانان کمدی الهی از دوزخ آغاز و در بهشت پایان میابد ولی ابوالعلاء از بهشت

شروع و به دوزخ خاتمه میدهد و نیز جامعتر و مفصلتر میباشد ولی از جهاتی دیگر بسیار شبیه بیکدیگرند که جای حیرت است، مثلاً هر دو شاعر کتاب خود را وسیله‌ای برای نشان دادن قدرت ادبی و اطلاعات تاریخی و تفسیر فلسفه دینی قرار داده‌اند، هر دو افرادی را ملاقات میکنند که هم عصر و یا پیش از آنها میزیسته‌اند منتها در کم‌دی الهی بزرگان مسیحی و در رساله الغفران بزرگان اسلامی هستند. بنابراین وجه تمایز آن فقط تغییر اسامی میباشد، هر دو اهل بهشت را گروه گروه و اهل دوزخ را فرد فرد معین میکنند، هر دو در اثنای گردش با اشخاصی روبرو میشوند و از ایشان درباره کارهایی که انجام داده‌اند یا بسر نوشتی که در آخرت دچار شده‌اند به گفتگو میپردازند همچنین در بسیاری از سخنان دانته با قهرمانان داستانش و گفته‌های ابوالعلاء از زبان «ابن قارح» با ساکنان بهشت و دوزخ یگانگی کامل دیده میشود.

ولی ... آنچه انکار ناپذیر است تأثر هر دو شاعر در سفر خیالی خود از «اردویراف‌نامه» میباشد، زیرا قبل از وی کسی چنین به تفضیل از دوزخ و بهشت و برزخ دیدن ننموده است.

اردویراف یک مصلح زردشتی که چند قرن پیش از دانته از دیار ارواح گذر میکند و سپس آنچه دیده است برای اطرافیان بازگو مینماید.

آقای شجاع‌الدین شفا در مقدمه دوزخ می‌نویسند: «اردویراف‌نامه شباهت شگفتی به کم‌دی الهی دارد بطوریکه محل تردید است اگر دانته را از این اثر بی‌اطلاع بدانیم هر چند که چنین اطلاعی بعید مینماید».

از میان تمام آثار ادبی شرق و غرب که با کم‌دی الهی نزدیک است و میتوان آنها را سابقه‌ای برای این کتاب فرض کرد اردویراف‌نامه ظاهراً بیش از همه با کم‌دی الهی شباهت دارد.

نوع سفر بدنمای دیگر، نوع گناهان؛ نوع عقابها و شکنجه‌ها و توصیفی

که از قسمتهای مختلف دوزخ میشود وجود کیفرهای گوناگون از قبیل آتش، تعفن، مار، طوفان، افعی آدمی شکل، تازیانه، حتی خوردن مغز گناهکاران، همه این جزئیات در ارداویراف نامه و کمدی الهی دیده میشوند، در صورتی که در هیچ اثر دیگری قبل از کمدی الهی این نوع ریزه کاریها بچشم نمیخورد.

بدین ترتیب میتوان گفت که هزار سال پیش از دانه نظیر کتابی که آن را «بزرگترین اثر نبوغ اروپا لقب داده اند» در ایران سرزمین ما وجود داشته منتهی بخلاف اثر دانه که از آغاز مورد بحث و تحلیل قرار گرفته این کتاب ایرانی گمنام مانده است.

مثنوی «سیرالعباد الی المعاد» متعلق به سنائی غزنوی نیز اثر ادبی بزرگی است که مانند کمدی الهی پر از استعارات و تمثیلات و کنایه هائی است که غالباً محتاج بشرح و تفسیرند، این اثر که تقریباً دو قرن پیش از کمدی الهی بوجود آمده از قدیمترین آثار شعرای متصوف ایران است.

برزخ يك ابداع فکر ایرانی است، وجود برزخ از اصول قدیمی آئین مسیح نیست و در تورات نیز نیامده، نظریه نفوذ آئین مانی در معتقدات مسیحی که منجر به پیدایش فکر برزخ شده از طرف «الجر»^۱ محقق آمریکائی در کتاب: «Doctrine of Fututr like» مورد بحث قرار گرفته است.

اصولاً معتقدات اصلی آئین یهود و مسیح از عقاید مذهبی ایرانیان سرچشمه گرفته از آنجمله اعتقاد به شیطان، جهنم و بهشت و پل صراط و رستاخیز و غیره... تقریباً همه این اعتقادات از راه ایران و آئین مانی داخل کیش یهود و سپس بنحو کاملتر وارد کیش مسیح و اسلام شده است.

در مقدمه‌ای که آقای شجاع‌الدین شفا در برزخ نوشته‌اند معتقدند که برزخ در اسلام وجود ندارد در حالیکه در چند سوره قرآن بطور صریح و آشکار برزخ نام برده شده است از آنجمله :

«سوره المؤمنون آیه ۲۳» که میفرماید ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون .

«سوره الرحمن آیه ۵۵» بینهما برزخ لایبغیان.

«سوره الفرقان آیه ۲۵» وجعل بینهما برزخاً وحجراً مهجوراً .

بهشت گمشده میلتن

چهارمین حماسه بزرگ سرزمین غرب بهشت گمشده میلتن شاعر انگلیسی است. موضوع این قصیده در اطراف عقاید دینی عامه مردم دور میزند که میگویند چون خدا حضرت آدم را آفرید او را در بهشت جای داد ، ابلیس آدم را بفریفت و بگناه واداشت ، خدا آدم را از بهشت راند و بزمن فرستاد و بدین ترتیب بشر برای همیشه از بهشت بیرون شد و بزهکار گردید .

قصیده بهشت بازیافته در حقیقت دنباله بهشت گمشده میباشد از سروده‌های دیگر میلتن است که تئوری نصرانیت را مجسم میسازد ، نصرانیها معتقدند که خدا بر انسان ترحم کرد و فرزند خود را فرستاد تا مردم را از گمراهی و گناه نجات بخشد و بدین طریق بهشت گمشده را دگر باره بازیافت . بعضی از منتقدان انگلیسی معتقدند که شاعر برای این موضوع که اساس قصیده او را تشکیل میدهد کتابهای زیادی مطالعه کرده است ولی از هیچ کتاب و نویسنده‌ای تقلید نکرده و برای تثبیت نظریه خویش به گفته میلتن در قصیده‌اش استناد میکنند که میگوید : اموری را حکایت میکنم که مانند آن تا امروز در نثر و نظم دیده نشده است .

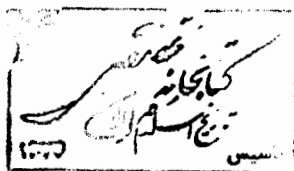
دو اثر بهشت گمشده و بهشت باز یافته در حقیقت نمودار عقاید دینی میلتن می باشد که با کمدی الهی دانه شباهتی ندارد . قدرت شاعری وی این قصیده را در آسمان ادب انگلیس مقامی بس رفیع بخشیده و حقاً سزاوار تحسین است ولی باید توجه نمود که اصل موضوع ابتدائیت و پایه اندیشه ای که این موضوع بر آن بنا گردیده است بسیار ساده و کم اهمیت است .

اگر اندکی دقیق شویم ملاحظه میکنیم که افکاری که در این زمینه بکار رفته اندیشه واقعی مسیحیت نیست .

مثلاً خرد رح آدم از بهشت را میلتن بسبب تورات نقل نکرده است ، بلکه ترکیبی از اندیشه بت پرستی و پندارهای مسیحی است ، همچنین هیأت ابلیس هرگز بصورت روایات انجیل نیست زیرا :

پس از آنکه شیطان از سجده آدم سر باز میزند جدالی میان خدا و او در گیر میشود که بطور مفصل در قرآن آمده و همچنین گردآوری ابلیس لشکریان خود را و کوشش برای گمراه کردن تمام ابناء بشر .

این همان اندیشه ایست که قصیده بهشت گمشده در اطراف آن دور میزند ، بنابراین باید گفت که میلتن عموماً از قرآن متأثر است .



حماسه‌های ایران

تاریخ حماسه‌های ایرانی از روزگاری شروع میشود که قوم آریائی به نجدهای ایران روی می‌آورند .

قوم ایرانی یکی از اقوام هند و اروپائی است که بتدریج از اواسط آسیا تا کناره‌اقیانوس اطلس پراکنده‌اند ، از میان شعب این نژاد که اهمیت و اعتباری پیدا کرد و ادبیات و مذاهب آن کهن‌تر از شعب دیگر است همان نژاد هند و ایرانی است که ظاهراً در حدود سه هزار سال قبل از میلاد مسیح از دسته هند و اروپائی جدا شده و قبل از دو گانگی به دسته‌های هند و ایرانی دیر گاهی بایکدگر در آسیای میانه میزیسته‌اند و دین و زبان و عقاید اساطیری مشترک داشته‌اند و خود را آریا یعنی شریف می‌نامیده‌اند .

نژاد هندو که مانند نژاد ایرانی خود را «اری» مینامید پس از ورود بسرزمین هند نام خود را بر آن نهاد و آنرا «آریا ورت» خواند ولی ایرانیان ایشان را بدان سبب که نخست بدره‌سند وارد شده بودند هندو نامید و این همان نامی است که در زبان سانسکریت بشکل «سیندهو»^۱ و در یونان بشکل «ایندوس»^۲ دیده میشود و بعدها

۱ - Sindhu

۲ - Indus

هندوان خود نیز همین نام هندو را برای سرزمین مسکونی خویش انتخاب کردند .
آریائیهای ایرانی هنگام ورود باین فلات پهناور داستانها و روایات اساطیری
نیاکان خود را که با آریائیهای هند بکجا زندگی میکردند به همراه آوردند .

مذهب قوم آریا زمان مهاجرت بایران مانند هندیان مذهبی کهنه و آریائی
بود که در هند و ایران بتدریج تغییراتی در آن راه یافت ، در ایران با قیام شت
زردشت و اصلاحات او صورتی تازه گرفت و در شمار یکی از عالیتیرین ادیان جهان
در آمد .

از مذهب کهن آریائی نیز در نزد ایرانیان خاطراتی باقی ماند و همین یادها
است که اساس اساطیری مذهبی ایرانیان قدیم را پدید آورد و اندك اندك شکلی تازه
گرفت و چیزهائی از آن کم و موادی بر آن افزوده شد و نیز در بسیاری از موارد
با روایات ملی و داستانهای تاریخی ایران درهم آمیخت و بدانها رونقی نوبخشید .
کهنترین اثر منظوم ایران بنا بر آنچه تا کنون محقق و مسلم گشته بخشی از
اوستا بنام گاتها است ، البته نمیتوان آنرا يك منظومه حماسی دانست بلکه نغماتی
مذهبی است که گاه احساسات لطیف از قطعات مختلف آن بخوبی آشکار است اما
یشتها دارای قطعات حماسی کاملی است که اصلا منظوم بوده و آثار نظم از برخی
قسمتهای آن هویداست ولی چنانکه به ثبوت رسیده یشتها اندکی پس از گاتها
پدید آمده اند .

هنگام ظهور اوستا روایات مرتبی وجود داشته که مؤلفین اوستا از آنها آگاهی
داشته اند و بر اثر گسترش و پراکندگی آنها در اغلب موارد تنها با اشارات مختصر
بسنده کرده و گذشته اند و گویا ایرانیان آن روزگار روایات و اساطیر کهن را سینه
بسینه و دهان بدهان میگردانیده و به بیان آنها سر گرم میشده اند .

همین روایات و اساطیر نیز در نگارش بعضی از قسمتهای اوستا استفاده شده

است ، چنانکه نظیر این امر در کتب «ودا» و آثار انبیاء بی اسرائیل می بینیم و این استفاده از روایات و اساطیر کهن در کتابهای مذهبی قدیم اغلب جنبه پند و اندرز داشته است .

برای نظم این روایات و اساطیر و در آمدن آنها در شمار منظومه های حماسی قواعد و شرائطی لازم بود و از آنجمله ظهور شعر و رسیدن آن به حد نضج و کمال تا بدرجه ای که سزاوار پذیرش مضامین حماسی گردد .

با ظهور زردشت این مهم صورت پذیرفت (اگر چه نمیتوان وجود شعر را بیش از زردشت بیک باره انکار کرد) ، زیرا هرگز نخستین اثر منظوم قومی حماسه نیست لذا نخستین اثر منظوم ایران نیز حماسه نبود بدین سبب پیش از یشتها که قطعاتی حماسی است گامها که تقدم زمانی آن بر سایر ابواب کتاب زردشتیان مسلم است بدست زردشت وجود یافت که آنرا باید تنها اشعار غنائی دانست که مبتنی بر عواطف مذهبی است .

یشتها منظوم به شعر «۸-۱۰-۱۱» هجائی «سیلابی» است و بر اثر ورود بعضی کلمات که برای تفسیر و توجیه بوده صورت شعری بسیاری از قطعات آن برهم خورده است ولی محققان جدید توانسته اند این کلمات زائد را تشخیص و از آنها بیرون ریزند و شکل منظوم اولی بسیاری از یشتها را پیدا کنند .

باید دانست که یشتها در ازمنه مختلف سروده شده اند چنانکه تاریخ نظم آنها تا پیش از عهد هخامنشی آغاز و با واسطه مهد اشکانی کشیده میشود . بعضی قسمتها از جهت اشتغال بر اساطیر و داستانها و روایات ملی و ذکر اسامی پهلوانان و شاهان و بیان مجاهدت آنان در حفظ ایران و بر افراشتن نام ایرانیان دارای اهمیت حماسی و ملی فراوانست از آنجمله باید یشتهای زیر را نام برد .

آبان یشت ، فروردین یشت ، رام یشت ، زامیاد یشت ، ویشناسب یشت و مهر یشت

که از بهترین و دلکش ترین قطعات حماسی اوستا و منظومه ای بتمام معنی حماسی است و قدرت آن بدرجه ایست که استاد عالیقدر و مستشرق معروف «گریستن سن» تاریخ نظم آنرا اندکی پیش از عهد هخامنشی و یا اوایل عهد هخامنشی میداند .

مهر یشت ، بنام ایزد مهر (میترا در اوستا) فرشته روشنی و جنگ از ایزدان بزرگ اوستا است که در آئین و دایی دارای منزلت و مقامی عظیم بوده است و در اوستا نیز با صفات فراوانی که اغلب آنها قهرمانی و نماینده نیرو و قدرت اوستا ذکر میگردد .

مهر حامی کشورهای آریائی و سامان دهنده آنها و نخستین ایزد است که پیش از خورشید جاودان تیز اسب از فراز کوههای خاور سر بر میآورد و بر تمام منزلگاههای آریائی مینگردد، این ایزد شجاع گردونه ای دارد که چهار اسب سفید رنگ آنرا در آسمان بحر کت میآورند و همه آلات رزم در آن موجود است .

قسمتی از مهر یشت که بوصف این گردونه اختصاص دارد از قطعات زیبا و بسیار دل انگیز اوستا است .

مهر بر انگیزاننده جنگ و دوام دهنده آنست و با پایداری در جنگها صفوف دشمنان ایران و حامیان شر و نیروهای اهریمنی را از هم میشکافد و در آنان وحشت اضطرابی عظیم تولید میکند .
قطعه زیر نمودار آن است :

«مهر دارنده دشتهای فراخ را می ستائیم ... کسی که سخنها را برآستی آورد و سپاه بیاراید و دارای هزار چستی و صاحب شهر یاری دانا و تواناست» .

«کسی که جنگ بر انگیزاند و بجنگ نیرو بخشد و در جنگ پای افشرد و صفوف دشمنان از هم بدرد جناحین سپاه مبارز را بهرا کند و پریشان کند و بر قلب لشکر خونخوار لرزه افکند» .

« اوست که پریشانی و هراس به دشمنان مستولی کند سرهای دروغگویان را از بدن دور میسازد ، سرهای کسانی را که به مهر دروغ میگویند . »

« منازل وحشت انگیز ویران گردد . منازلی که پیمان شکنان و دروغگویان و قاتلان در آنها بسر برند از آدمی تهی ماند . »

بطور کلی زردشت در تعالیم خود مردم را به بارزه با بیدادگران دعوت میکند و کسانی را که باستمگران همکاری دارند مذمت مینماید .

در یسنا ۴۱ فقره ۲ نوشته شده است :

« ای اهورامزدا بشود که ما جاودان از کشور نیک تو بهره مند شویم ، بشود که شهریار دادگر در هر دو جهان چه مرد و چه زن بما سلطنت کند تو ای در میان موجودات خوبترین . »

تا چند سال پیش متبعان در پیدا کردن واسطه ای میان یشتها و منظومه های حماسی ایران در عهد اسلامی حیران بودند زیرا بنا بر موازینی میبایست حلقه ای میان این دو سلسله منظوم موجود باشد تا آنها را بهم پیوند دهد و واسطه و رابط آنها باشد ، زیرا اگر در لهجات متوسط ایران نشانه ای از منظومه های حماسی نبود بایستی اندیشه حماسی در ایران بدون هیچ مقدمه و سیر عادی ترقی تکامل یابد و یکباره در قرن چهارم و پنجم هجری پیدا شود و این امر تا اندازه ای غیر ممکن بنظر میرسد ، تا آنکه در سال ۱۹۲۲ « بنو نیست »^۱ نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی ایاتکار زیران منظوم است نه منشور ، کتاب یادگار زریر منسوبست به زریر برادر گشتاسب که در حدود قرن ششم میلادی از روی یک متن قدیمی نگاشته و مدون گردیده است و اصل این کتاب هم لاشک یکی از یشتهای مفقود یا روایات ایران شرقی

بوده است.^۱

ایران شناسان که پیش از بنویست روی این کار زحمت کشیده و رنج برده اند مانند «پاگلیارو»^۲ و «گایگر»^۳ متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنویست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکار زیریران بنا صورت کنونی خود يك منظومه دوره اشکانی است که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود درآمده و اصل آن ظاهراً از روایات راویان شمال شرقی ایران گرفته شده است.

موضوع منظومه ایاتکار زیریران جنگ میان ایران و توران بر سر آئین زردشت و خلاصه آن چنین است:

پس از ظهور زردشت گشتاسب و پیروان او بدین بهی درآمدند، ارجاسب پادشاه ترکان از این امر آگاه شد و سخت بر آشفته و دوش از خاصان یعنی ویدرفش جادو نامخواست پسر هزار را نزد گشتاسب فرستاد و از او ترك زردشت و آئین وی را خواست گشتاسب بدین کار تن در نداد و باشارت زیریر برادر مہتر خود قراز بر جنگ با ارجاسب نهاد و لشکر گرد آورد و بجنگ تورانیان رفت.

در این جنگ زیریر برادر گشتاسب و سپهسالار وی پس از ابراز مردانگی ها بدست ویدرفش جادو کشته شد اما بستور^۴ پسر زیریر کین پدر از ویدرفش بخواست و او را بقتل آورد و سرانجام بهمت بستور و سپندات (اسفندیار) پسر گشتاسب و گرامیک کرک^۵ پسر جاماسب وزیر شکست در سپاه توزان افتاد و ارجاسب به توران گریخت

۱- مراجعه شود به حماسه سرائی در ایران تألیف آقای ذبیح الله صفا.

۲- Pagliaro.

۳- Geiger.

۴- Bastavar.

۵- Gramik Kart.

این کتاب كوچك ولى مهم قديمترين داستان پهلوانى اصيل است كه ب زبان فارسى قديم براى ما باقى مانده است.

اثر حماسى ديگرى كه يكى از رسالات معروف پهلوى و از جمله داستانهاى مثنوى حماسى است و از دگرگونى روزگار بر كنار و بر خلاف بسيارى از آثار عهد ساسانى بدست ما رسيده **كارنامه اردشير بابكان** مي باشد كه در حدود ۶۰۰ ميلادى نگاشته شده و داستانى است از اردشير بابكان و چگونگى رسيدن وى به پادشاهى است كه بطور اختصار نقل ميگردد :

پاپك مرزبان و شهر يار فارس و از گماردگان اردوان اشكاني بود كه در استخر ميزيست . وى را فرزند نام بردارى نبود . ساسان چوپان بابك پيوسته گوسفندان را هر صبح با نمودار سپيده سحر بصحرا ميبرد و زمانى كه دختر زارآرام دامن بر مى چيد تا در پس كوهساران نهان شود با نوای نى گله را آهسته آهسته باز مى آورد و روزها را بدينسان بانجام ميرسانيد .

اين شبان جوان از نسل داراى ساسانى بود و پس از تسلط اسکندر پنهانى با شبانان كرد بسر ميبرد ، شبنمى از شبنم پاپك بخواب ديد كه خورشيد از سر ساسان بر مى تابد و گيتى را روشنى مى بخشد ، دگر باره شبنمى بر ويا ديد كه ساسان بر پشت پيلى سپيد بنشسته و همه مردم كشور گردا گرد او ايستاده نماز بروى ميبرند و ستايش و آفرين همى كنند ، سيم شب باز چنين ديد كه آذر فر نباك و آذر گشسب و آذر برزين مهر در خانه ساسان فروزانند و فروغى تابناك همى دهند . پاپك چون اينچنين ديد در شكفت ماند ، دانايان و خواب گزاران را بنزد خویش خواند و هر سه رؤياى سه شب را بدیشان باز گفت ، پاسخ دادند كه ساسان يا يكى از فرزندان او به پادشاهى ايران خواهند رسيد چه خورشيد نشانه پيروزى و چيرگى و آذر فر نباك نمودار دانائى و مخصوص بزرگ مردان و مغان است و آذر گشسب و يثره علف چران و برزگران و

بدین گونه مینماید که بی شک پادشاهی به نسلوی رسد. پاپک سخنانرا بشنید بی درنگ کسی فرستاد و ساسان را خواست ، پرسید از کدام خاندان و نژادی ، آیا از نیاکان تو کسی بود که پادشاهی کرد ؟ ساسان از پاپک زینهار خواست که گزند نرسانند و آنگاه راز خود آنچنان که بود بگفت ، پاپک شاد گشت و بساسان فرمود که تن بشوی و سپس جامه ای شاهوار زینت بخش پیکرش کردند و دختر خویش را نیز بزنی بساسان داد و از وی اردشیر بوجود آمد و بعدها بیاس احترام پدر بزرگش خود را اردشیر بابکان نامید .

فردوسی بجای فره بابك یافرن بابك و «خراد» نوشته . فردوسی بابیان سحر آمیز خود باین داستان روحی بخشیده و با آب و تاب مخصوص آنرا نقل و جلوه ای زیبا داده و قسمتی است که فردوسی بهترین شاهکارهای ادبی و شعری خود را در آن بکار برده است .

چو دارا برزم اندرون کشته شد	همه دوده را بخت بر گشته شد
پسر بدمر او را یکی شاد کام	خردمند و جنگی و ساسان بنام
از آن لشکر روم بگریخت اوی	بدام بلا در نیاویخت اوی
بهندوستان در بزاری بمرد	ز ساسان یکی کودکی ماند خرد
برین هم نشان تا چهارم پسر	همی نام ساسانش کردی پدر
چو کهنتر پسر سوی بابك رسید	بدشت آمد و سر شبان را بدید
بدو گفت مزدورت آید بکار	که ایدر گزارد به بد روز گار
بپذیرفت بدبخت را مر شبان	همی داشت بارنج روز و شبان
شبی خفته بود بابك روز یاب	چنان دید روشن روانش بخواب
که ساسان به پیل ژیان بر نشست	گرفته یکی تیغ هندی بدست
بدیگر شب اندر چو بابك بخفت	همی بود با مغزش اندیشه جفت

چنان دید در خواب آتش پرست
 چو آذر گشسب و چو خراد مهر،
 همه پیش ساسان فروزان بدی
 سر بابك از خواب بیدار شد
 کسانیکه در خواب دانا بدند
 به ایوان بابك شدند انجمن
 چو بابك سخن بر گشاد از نهفت
 پیرانندیشه شد ز آن سخن رهنمای
 سرانجام گفت ای سرافراز شاه
 کسی را که دیدی توزینسان بخواب
 گرایدون که این خواب از او بگذرد
 چو بابك شنید این سخن گشت شاد
 بفرمود تا سر شبان از رمه
 بیآمد دمان پیش او با گلیم
 برداخت بابك زیگانه جای
 ز ساسان بپرسید و بنواختش
 بپرسید از گوهر و از تژاد
 از آن پس بدو گفت ای شهریار
 بگویم ز گوهر همه هر چه هست
 چو بشنید پاپك زبان بر گشاد
 به پاپك چنین گفت از آن پس جوان
 چو بشنید بابك فرو ریخت آب

سه آتش فروزان ببردی بدست
 فروزان چو بهرام و نامید و مهر
 بهر آتش عود سوزان بدی
 روان و دلش پر ز تیمار شد
 بدان دانش اندر توانا بدند
 بزرگان فرزانه و رأی زن
 همه خواب یکسر بدیشان بگفت
 نهاده بدو گوش پاسخ سرای
 بتأویل این کرد باید نگاه
 بشاهی بر آرد سر از آفتاب
 پسر باشدش کز جهان بر خورد
 بر اندازه شان يك بيك هدیه داد
 بر بابك آمد بروز دمه
 پر از برف پشمین و دل پر ز بیم
 پدر شد پرسستنده و رهنمای
 بر خویش نزديك بنشانندش
 شبان ز او بپرسید و پاسخ نداد
 شبان اربجان گر دهی زینهار
 چو دستم به پنهان بگیری بدست
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 که من پور ساسانم ای پهلوان
 از آن چشم روشن که او دید خواب

بیآورد پس جامهٔ پهلوی یکی اسب پر آلت خسروی
یکی کاخ پر مایه او را بساخت از آن سرشبان سرش برنواخت

بدو داد پس دختر خویش را

پسندیده و افسر خویش را

اهمیت کارنامهٔ اردشیر بابکان بیشتر در این است که مأخذ فضل
بزرگی از شاهنامهٔ ابومنصوری یعنی مأخذ مهم شاهنامهٔ فردوسی بوده
است ، بزرگترین صحت این گفتار نزدیکی کاملی است که میان شاهنامه
و نسخهٔ موجود کارنامهٔ اردشیر در شرح زندگی وی دیده میشود.

در سال ۲۱ هجری که دین اسلام بر سراسر فلات ایران دامن گسترد گروهی
از ایرانیان که نسبت بآئین نیاکان خود وفادار بودند آهنگ دیار هند کردند تا در
آنجا بحفظ آن بپردازند ، دسته‌ای نیز با دادن جزیه در زادگاه خویش ماندند و در
نزد این گروه روایات و احادیث کهن و کتب دینی و تاریخی که بزبان و خط اوستائی
و پهلوی باقی مانده بود محفوظ گشت و افتخارات گذشته هرگز از یادشان نرفت ،
موبدان و دانشمندان نیز در ادامهٔ تمدن ایران قدیم تادیر گاهی کوشیدند . بسیاری
از علماء مذهبی زردشتیان در این ایام و حتی قرنهای دوم و سوم بتألیف و تدوین کتب
دینی و تلخیص و تفسیر اوستاسرگرم بودند ، سومین دسته نیز کسانی بودند که بدین
اسلام گرویدند.

در میان این عده کسانی بودند از خاندان بزرگ و اشراف و شاهزادگان
ایرانی که پس از آشنائی بزبان و تمدن عرب در شئون مختلف مذهبی و حکومتی
مسلمانان نفوذ کردند و بکارهای مهمی دست زدند و در واقع شاهنشاهی عظیم گذشته
را در لباس خلافت از نو جلوه بخشیدند.

ایرانیان دارای حس ملی و استعداد سرشارند بدینجهت در اندکی زمانی مشاغل

حساس را در دست گرفتند و به رتق و فتق امور مملکتی پرداختند . علاقه ایشان بایران از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی یعنی اوستا گرفته تا آخرین اثر معروف عهد ساسانی یعنی خداینامه بنحو کامل لایح و آشکار است .

روایات ملی ایرانیان نیز چنان بود که آنانرا بگذشته خود مغرور و از حال نارضی میساخت و یاد دوران باشکوه ساسانی و هخامنشی از خاطرشان محو نمیگردید لذا برای جبران و تحریک حس ملی ببیان مفاخر اجداد خود با افکار حماسی شدید پرداختند .

مقصود ایشان شناساندن ایرانی و برانگیختن حس میهن پرستی و اعاده استقلال ایران بود .

نخستین کس از ایرانیان که در عصر اموی در کشاکش قدرت خلفا زبان ببیان مفاخر گذشته گشود ، اسمعیل بن یسار شاعر و شعوبی معروف عصر عبدالملک بن مروان است . این شاعر بزرگوار در اظهار احساسات ملی خود دچار رنجها و آسیبها میشد ولی هرگز از پای نمی نشست .

پیدایش خاندان طاهری و موروثی گشتن حکومت خراسان در دودمان ایشان دری از امید برای بدست آوردن استقلال بروی ایرانیان گشود .

ظهور سرداران دلیری چون ابومسلم در خراسان ، مازیار بن قارن درمازندران بابك خرمدين در آذربایجان و یعقوب لیث در سیستان موجب گردید که رنجهای ایرانیان تباه نشود .

ابومسلم در راس قرن اول درست در سنه صد هجری چشم به جهان گشود ، او نخستین سرداری بود که ایرانیان را زیر يك پرچم گرد آورد و عهد او مقدمه تجدید حیات سیاسی و مدنی ایران بود که در مدت يك قرن و اندی فاقد يك سپهسالار توانا بودند .

دلیری‌های وی سبب گردید که نامش لرزه بر پیکر دشمن اندازد و هراس بدلهایشان افکند .

کنیه ابو مسلم بزبان منصور پس از قتل او تغییر کرد و او سردار بزرگ ایرانرا ابومجرم خواند ، چنانکه خود منصور پس از کشتن او درحالیکه پیکر آغشته بخونش نقش زمین بود این دو بیت را گفت :

ز عمت ان الدین لایقزی فاستوف بالکیل ابا مجرم

اشرب بکاس کنت تسقی بها امر فی الحلق من العلقم

یعنی تو دعا میکردی که وام پرداخت میشود ، اکنون وام خود را با پیمانہ دریافت کن ای ابو مجرم . از همان جامی که تو سیراب کردی بنوش که در دهان از شرنگ تلختر است .

ابومسلم در شهر «کی» بنام اورمیہ نزدیک بغداد کشته شد ، گویند آن شهر را اسکندر هنگامی که عراق را گشود در نزدیکی شهر «انبار» بنا نمود که بعد ها پایتخت موقت بنی‌العباس گردید .

ایرانیان بعد از قیام ابومسلم از خواب عمیقی که یک قرن بر آنها گذشته بود بیدار شدند و در صدد احیاء مفاخر فنا شده برآمدند.

هر چند مدتی یک شخص یا یک گروه بعناوین مختلف برای زنده کردن عظمت گذشتگان قیام میکردند .

از میان کسانی که پرچم آزادگی ، آزادگانرا به اهتزاز در آورد ، بابک خرم‌دین سردار رشید ایران است که وجودش مایه فخر آذربایجانیان آزاده است . وی مدت بیست سال دلیرانه در برابر دشمنانش مقاومت کرد و چنان لجاجت میورزید و سرسختی نشان میداد که هر سرداری بجنگ او گسیل میشد شکست خورده و ناکام باز میگشت .

سینه‌اش سرشار از عشق و طن و دلش مأوای کینه دشمنان بود ، مردانه می‌جنگید و دلیرانه میکوشید تا درفش از کف رفته را باز گرداند و خاک وطن را که جلو لانگه‌ها بیگانگان گردیده بود پاک گرداند . دیر گاهی پایداری نمود و سرانجام با غدر افشین روبرو گشت و ناجوانمردانه بدام افتاد و بدین ترتیب مام میهن فرزند رشیدی را از دست بداد و دامنش بخون او رنگین شد.

مردم ایران تا حدود قرن پنجم نسبت به شکوه و جلال گذشته و زبان و ملیت خویش علاقه وافر داشتند و برای زنده کردن روزگار طی شده فرخ خویش متحمل سختیها میشدند ، مجاهدات ایشان در ترجمه کتب پهلوی بزبان عرب و بیان اقتدار ایران پیش از اسلام و انتشار زبان پارسی؛ نمودار علاقه این قوم به افتخارات ملی و همین علاقه است که سرانجام به نگارش شاهنامه‌های بی‌شمار و نظم روایات و داستانهای ملی به شعر فارسی منجر میشود.

نخستین کسی که روایات حماسی ایران را به نظم کشید شاعر یست بنام مسعودی مروزی که متأسفانه از کتاب او و چگونگی آن اطلاع زیادی در دست نیست . در میان شاهنامه‌های متعددی که توسط شاعران ایرانی برشته نظم در آمده شاهنامه فردوسی مقام دیگری دارد که در شمار زیباترین و دلکش‌ترین آثار حماسی ملل عالم است.

قبل از فردوسی ، دقیقی شاعر دربار سامانیان چند سالی پیش از وفات شروع به نظم شاهنامه ابومنصوری کرده بود ولی بیش از هزار بیت نا گفته مقتول شد و کار بزرگ وی ناتمام ماند.

قتل او در دوره جوانی فردوسی اتفاق افتاد و فردوسی دنباله کار او را به جوی اشعارش گرفت.

دقیقی بدستور سامانیان مأمور تهیه شاهنامه گردید ، سامانیان کتابخانه‌ای

بس عظیم داشتند که در تمام دنیای آن زمان معروف بود؛ چنانکه ابوعلی سینا هنگام دخول در آن بر حیرتش افزود و می نویسد که «من در تمام مدت عمر نظیر آن را ندیده‌ام» بنا بر این چنین بنظر میرسد که وسائل کار برای دقتی یعنی مواد و منابعی که برای تألیف شاهنامه لازم بود در آنجا فراهم و گردآوری شده بود.

در نیمه دوم قرن چهارم هجری آوازه کار دقتی در خراسان پراکنده شد و نسخه‌ای از گشتاسپنامه دقتی نیز بدست فردوسی رسید و شاعر گرانمایه را باندیشه واداشت که کار سراینده جوان دربار سامانی را بانجام رساند، ولی مأخذی که دقتی در دست داشت مالک نبود و می‌بایست چندی در این راه سختی کشد، قضا را یکی از دوستان او در کار با وی یاری کرد و نسخه‌ای از شاهنامه منثور ابومنصوری را بدو داد و فردوسی از آن هنگام واقعاً به نظم شاهنامه دست برد و داستانهای کهن ایران را رونقی تازه بخشید.

حال باید دید که فردوسی هنگام آهنگ تدوین شاهنامه چه منابعی در دسترس داشته است و آنها چه بوده‌اند؟

ظاهراً چنین بنظر میرسد که مسلمین از سال ۱۴۳ هجری شروع به تدوین علوم و فنون کرده‌اند و پیش از آن چیزی در اسلام از ترجمه و تألیف نبوده است، ولی باید گفت که ترجمه علوم و فنون اقوام دیگر مدتی پیش از تاریخ مذکور آغاز گردیده بود.

«هشام بن عبدالملک» سرآمد سلاطین بنی‌امیه که مردی فاضل و از ارباب فضیلت بشمار میرفت در سال ۱۰۵ هجری بر سریر خلافت نشست و اول کسی است که بعلم و تاریخ ملل مختلف توجه نمود.

«جبله بن سالم» رئیس دفتر مخصوص وی بسیاری از کتب فارسی را به عربی ترجمه نمود که از آنجمله کتاب جنگ رستم و اسفندیار و نیز داستان بهرام چوبین

بوده است .

در پیروزیهای عرب از ذخایر علمی سلاطین عجم آنچه بکف رسید یکی کتاب تاریخی بود از احوال شاهنشاهان و رسوم و قواعد دولت و اقسام علوم و فنون و معماری هر عصری و غیره ... که بطور مبسوط بیان شده و حاوی تصاویر سلاطین نیز بود ، بنحویکه وضع و شکل و لباس و زیورآلات آنها بخوبی آشکار و نمایان بوده است . هشام بن عبدالملك امر کرد که این کتاب را ترجمه کردند و در سال ۳۰۳ هجری با تمام رسید .

مسعودی در کتاب الاشراف^۱ مینویسد که «من در سال ۳۰۳ هجری کتاب مذکور را در استخراج دیدم و آن از تمام کتبی که راجع بسطنت فارسی بزبان پارسی نوشته شده مفصل تر است .»

در زمان دولت عباسی تنها کتبی که وجود داشته بشرح زیر است :

خداینامه : تاریخی است جامع و مفصل و چنان مورد قبول عامه بود که زمانی که بهرام بن مردانشاه مترجم دولت عباسی خواست نسخه ای از آن بدست آورد بیست نسخه مختلف از آن گردآوری شد . عبدالله بن مقفع کتاب مزبور را بعربی ترجمه کرد و نام آنرا هم تاریخ ملوک الفرس گذاشت .

آئین نامه : که در تاریخ ایران نوشته شده چنانکه علامه مسعودی در کتاب «التنبیه الاشراف»^۲ می نویسد که آن بسیار قطور و بالغ بر چندین هزار صفحه میباشد و عبدالله بن مقفع آنرا بعربی ترجمه کرده است .

سیر ملوک الفرس ترجمه عبدالله بن مقفع .

۱- کتاب الفهرست صفحه ۱۱۷

۲- صفحه ۱۲-۱۰۶ نسخه چاپ اروپا

۳- صفحه ۱۰۴

سيرملوك الفرس ترجمه محمد جهم البرمكى

سيرملوك الفرس ترجمه زادويه بن شاهويه الاصفهاني

سيرملوك الفرس ترجمه محمد بن بهرام الاصفهاني

سيكران : كه از زبان پهلوى يعربى توسط عبدالله بن مقفع ترجمه گرديد و در نزد ايرانيان بنهايت درجه مقدس و مورد احترام بود .

تاريخ دولت ساساني ترجمه هشام بن قاسم اصفهاني ، كتابنامه اردشير بن بابك كه در سرگذشت خويش نوشته است .

كتابنامه نوشروان ، شهرزاد و پرويز ، كتاب التاج ، بهرام و نرسی نامه ، مزدك نامه ، كتابنامه راجع باحوال نوشيروان .

علاوه بر اينها كتابهاي ديگري ، فرامين و توقيعات و ارقام سلاطين ايران را نيز ترجمه كردند مانند وصيت نامه هرهمز ، نامه نوشيروان بسرداران قشون و مراسلات او ، عهدنامه اردشير بابكان با اسم شاهپور مكالمه كسرى و مرزبان .

مورخين اسلام از روى همين منابع توانستند كتب تاريخي تاليف نمايند چنانكه طبرى ، علامه مسعودى ، ابو حنيفه دينورى ، يعقوبى ، حمزه اصفهاني و غيره ... هريك تاريخي مبسوط براى ايران نوشتند .

بنابراين كتب فوق الذكر قبل از زمان فردوسى نگاشته شده بودند .

«شبلې نعماني» راجع به نظريه سرجان ملكم سفير انگليس در ايران در كتاب شعر العجم چنين مى نويسد :

«جاي بسي تأسف است كه سرجان ملكم مينويسد مسلمانان تا چهار صدسال از تاريخ ايران بيخبر بودند و اولين قدمي كه در ايران برداشته شد قدمي بود كه سلاطين ساماني برداشته اند .»

بايد توجه نمود كه اولين كتابي كه پس از اسلام بزبان فارسي تاليف يافت

شاهنامه « ابوعلی محمد بن احمد بلخی » است که صاحب کشف الظنون این کتاب را شاهنامه قدیم نامیده است.

ماخذ شاهنامه فردوسی بیشتر همان تواریخی که عربی ترجمه شده . شبلی نعمانی دانشمند بزرگ هندی معتقد است که^۱ : فردوسی از نخوت و غرور ملی که داشت راضی نمیشد زیرا بار منت بیگانه شود چنانکه مدعی است تاریخ ایران قدیم بطور مفصل و مبسوط موجود و لکن مرتب نبوده است بلکه اجزاء آن نزد مؤبدان و پیشوایان مذهبی متفرق و پراکنده بوده تا اینکه بزرگی از نژاد دهقان (ایرانی) مؤبدان سالخورده را از اطراف گرد آورد و بالاخره این اجزاء پراکنده با یاری وی و روایات زبانی آراسته ساخته و کتابی مستقل و جامع آماده نموده است:

یکی نامه بد از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر مؤبدی	از او بهره ای برده هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
زهر کشوری مؤبدی سالخورد	بیآورد و این نامه را کرد گرد
پرسیدشان از نژاد کیان	وز آن نامداران فرخ گوان
بگفتند پیشش یکایک مهان	سخنهای شاهان و گشت جهان
چو بشنید از ایشان سپید سخن	یکی نامور افکند سن

فردوسی می نویسد که من دنباله کار دقیقی را گرفتم بنا بر این پایه شاهنامه روی کار نابسامان دقیقی قرار گرفته است ولی باید متوجه بود که بعضی داستانهای او از منابع دیگری اخذ گردیده است.

شاعر بزرگ حماسه سرای ما غالب اوقات خود را صرف نظم شاهکارش میکرد

چندانکه ثروت اجدادی خود را برسر این کار نهاد .

تاریخ تنظیم قسمتهای مختلف شاهنامه و چندان روشن نیست و تنها بعضی از آنها را میتوان به تقریب روشن ساخت ، مثلاً داستان سیاوش دارای تاریخ نسبتاً معلومی است .

فردوسی هنگامیکه بسن رشد رسید بتحصیل علوم پرداخت و چون دارای مال و ثروت بود و از حیث معاش در آسایش بسر میبرد پس از فرا گرفتن علوم متداوله بمطالعه کتب و توسعه معلومات خویش پرداخت .

فردوسی در موطن خود شاهنامه را آغاز و ابومنصور حاکم طوس از او حمایت میکرد و بعد از وفات وی سالان خان حامی او بود .

فردوسی در شصت و پنج سالگی از شدت عسرت و تنگدستی بر آن شد که شاهکار تنظیم خود را تقدیم سلطان محمد غزنوی نماید تا واپسین روزهای زندگی را با سودگی بگذراند چنانکه گوید :

بپیوستم این نامه باستان پسندیده از دفتر راستان

که تا روزی پیری مرا بر دهد بزرگی و دینار و افسر دهد

ولی آروزهایش بباد رفت ، آنگاه با خاطری آزرده و دردمندانه چنین میگوید :

سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم بامید گنج

چو بر باد دادند گنج مرا نبذ حاصلی سی و پنج مرا

چنین سال بگذاشتم شصت و پنج بدرویشی و زندگانی برنج

چو پنج از بر سال شصتم گذشت بدانسان که باد بهاری بدشت

من از شصت و پنج سست گشتم چو مست

بجای عنانم عباد شد بدست

وسيلهٔ نزديكي فردوسی را بدر بار محمود ابوالعباس فضل بن احمد اسفرايني نخستين وزير سلطان محمود فراهم کرد ولی متأسفانه وی هنگامی شاهنامه را تقدیم محمود نمود که میان این سلطان و فضل بن احمد به تیرگی گرائیده و از وزارت عزل گردیده بود ، در نتیجه فردوسی از داشتن حامی و پشتیبان در دربار محروم گردید . در این باب روایات دیگری نیز هست که از آن جمله مینویسند:

زمانی که آوازهٔ شاهنامه همه جا پیچید خبر بسلطان محمود رسید بسلاخان نوشت که فردوسی را بدر بار روانه سازد . فردوسی از طوس حرکت کرد وارد هرات گردید وقتی که این خبر به غزنین رسید توطئه و دسته بندی شروع شد .

بدیع الدین دبیر و منشی دربار بود و با عنصری دوستی دیرینه داشت روزی بوی گفت میدانی اگر شاهنامه که تألیف آن مدتها منظور نظر سلطان بوده و از شعرای دربار تا کنون کسی نتوانسته این امر مهم را انجام دهد و حال اگر فردوسی شاهنامهٔ خود را تقدیم سلطان نماید اعتباری برای شعرای دربار باقی نخواهد ماند .

عنصری را این سخت بانديشه واداشت لذا پيكي نزد فردوسی فرستاد و نوشت که آمدن شما بدر بار بی حاصل است بهتر آنست که صرف نظر نمایید.

فردوسی پس از دریافت این نامه قصد مراجعت بهرات کرد ولی فکر دسته بندی و دسیسه بافکارش راه یافت و با خود گفت ممکنست نیرنگی در کار باشد لذا باز گشت منصرف گردید و بغزنین وارد شد . وی در نزديكي باغی فرود آمد دوستانش پس از آگهی از ورود بدیدارش شتافتند . روزی فردوسی بآهنگ گردش وارد باغ گردید از حسن اتفاق شعرای نامی دربار یعنی عنصری ، فرخی ، عسجدی قبلاً بقصد تفرج بدانجا آمده بودند که فردوسی ناگهان برایشان وارد شد ؛ حاضران از ظهور ناگهانی وی مکذو بر آن شدند که يك رباعی طرح نمایند و هر يك مصرعی از آن را بگویند ، چنانکه او هم يك مصرع گفت بپذیرندش و در غیر این صورت خود سرافکند برخواهد

خاست . عنصری ابتدا کرده گفت :

(عنصری) چون عارض تو ماه نباشد روشن

(فرخی) مانند رخت گل نبود در گلشن

«عسجدی) مژگانیت همی گذر کند از جوشن

(وفردوسی اضافه کرد) مانند سنان گیو در چنگ پشن

بنابر روایتی این مشاعره نیز عاملی برای اتحاد شعرای نامی دربار و کینه جوئی گردید که بهر ترتیبی که ممکنست فردوسی را از دربار دور سازند .

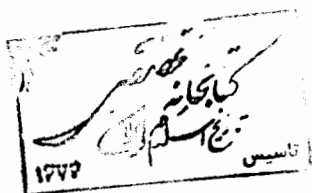
در سال هشتم تألیف شاهنامه که سنش بالغ بر شصت و پنج بود پسر جوانش بدار باقی شتافت و موج اندوهی بی پایان روح بزرگ و حساس شاعر را فرا گرفت .

بی اعتنائی سلطان محمود به تقدیمی او سبب گردید که کینه اش را در دل گیرد و سرانجام کار بجائی رسید که محمود قصد قتل جان او کرد لاجرم شاعر به هری و سپس به طوس و قهستان رفت ، مدت چهار ماه پنهانی در هرات ماند و جاسوسان سلطان نتوانستند او را بیابند .

فردوسی هنگامیکه از غزنه بیرون میرفت جز يك عصا و عبای چیز دیگری نداشت زیرا بخشش سلطان را در حمام میان فقاعیان تقسیم کرده بود ، در قهستان که ناصرلك حکمرانش بود وقتی از آمدن شاعر آگه گردید باستقبال شتافت و نهایت درجه احترام را در مورد او مرعی داشت و پذیرائی شایانی از وی کرد .

فردوسی پس از چندی شاهنامه بر گرفت به مازندران نزد سپهبد شهریار که از آن باوند بود و نسبتشان به یزدگرد شهریار می پیوندد رهسپار شد و گفت که من این کتاب را از نام محمود به نام تو خواهم کرد که حاوی همه اخبار و آثار نیاکان تو است ، شهریار او را بنواخت و نیکوئیها فرمود و گفت :

تو شاهنامه بنام او رها کن و هجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندك چیزی دهم



باشد که او پشیمان شود و رضای توطلبد و رنج چنین کتابی ضایع نماند ، ولی این وساطت نیز مؤثر نیافتاد و تا زمانی که فردوسی در قید زندگی بود محمود با او بر سر مهر نیامد .

شاعر نامدار تمام مدت عمر از بیم سلطان محمود از شهری بشهر دیگر ره می سپرد ولی هر کجا که وارد میگردید مورد احترام و نوازش بزرگان قرار می گرفت .

گویند زمانی که محمود از سفر هندوستان باز میگشت در میان راه بدژی محکم و استوار رسید پیامی فرستاد که اهل دژ تسلیم شوند ، روز دیگر پیک بازگشت و جواب آورد . پاسخی که مردم دژ داده بودند چنین بود:

اگر حز بکام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب
این بیت پسند محمود آمد پرسید گوینده اش کیست ؟ گفتند فردوسی همان کسی که از دسترنجش بهره ای نبرد سلطان محمود گفت من در این باب پشیمانم پس از ورود بدغزنه یادآور شوید که در مقام جبران بر آییم .

روایتی دیگر گوید که هنگام بازگشت از هندوستان خواجه احمد بن حسن میمندی وزیر ، سلطان را واداشت که صله شاعر را بدو باز فرستد .

در هر حال سرنوشت چنین بود : هنگام ورود فرستادگان سلطان محمود با صله و انعام جنازه شاعر را از شهر بیرون میبردند ، ایشان از دروازه رودبار طابران داخل شدند و جسد بیجان فردوسی از دروازه رزان خارج گردید . از او دختری باقی مانده بود که صله را بنزدش بردند ولی این دخت نیک پی و بلند همت راضی نشد از مالی که پدر در حسرتش بمرد اولاد تمتع گیرد و آنرا رد کرد ، خبر به سلطان دادند دستور داد که اشرافیهارا تسلیم امام ابوبکر اسحاق نمودند تا کاروانسرائی بنام فردوسی بنا کنند .

ناصر خسرو در سفرنامه‌اش می‌نویسد: در سال ۴۰۳ هجری بطوس رسیدم سرائی دیدم بزرگ، از مالکش پرسیدم معلوم شد از صلۀ شاهنامه بنا گردیده است. مزار فردوسی پیوسته بوسه گاه عالم بوده؛ نظامی سمرقندی در سنه ۵۱۰ هجری آنرا زیارت کرده است و امروز نیز زیارتگاه ارباب ادب است. آرامگاهش بنای زیبا و باشکوهی است که جلوه‌ای خاص بشهر طوس بخشیده و رونقش را افزون ساخته است.

گروهی هنوز چنین می‌پندارند که فردوسی در نظم شاهنامه و داستانهای قدیم بمیل و نظر شخصی کار نمیکرده و پهلوانانی را که در شاهنامه می‌بینیم با تمام خصائص خود بوجود آورده و میساخته است. بهمین دلیل این عده هنگام بحث در باب عقاید و دین فردوسی بسیاری از مسائل را که مربوط به قهرمانان داستانها است به او نسبت میدهند و گاه دشنامهایی را که مثلاً يك ایرانی زردشتی يك تن از اعراب مسلمان گفته از زبان فردوسی می‌پندارند.

ولی... باید گفت که فردوسی در عین علاقه به ایران و دشمنی با عناصر غیر ایرانی در شاهنامه خود مردی بی‌طرف و بی‌غرض است و هر دشنامی که بعرب یا ترك و یونانی و پیروان کیشهای زردشتی و اسلام و یهودی و نصاری در شاهنامه مشاهده میشود منقول از يك متن یا زبانهایی گوینده است.

مثلاً بعضی با اصرار و ابرام تمام میخواهند نامه معروف رستم فرخزاد سردار یزدگرد را در جنگ قادسیه بسا سعد بن وقاص برادر خود از مجعولات فردوسی بدانند.

اهل تحقیق باید متوجه این نکته باشند که نسبت دادن جعل و داستانسازی به فردوسی در شاهنامه دور از تحقیق و صواب است. تجسس و تفتحص در باب مآخذ شاهنامه‌ام ریست دشوار زیرا از طرفی گاه میان روایات او و مورخان در بعضی جزئیات اختلاف دیده میشود و از طرفی دیگر متون و مآخذی که وی استفاده نمیکرده است چون جمله‌گی از

میان رفته‌اند نمیتوانیم میان شاهنامه و مآخذ آن مقایسه مستقیمی بعمل آوریم . شاهنامه فردوسی چنان مقام ترجمندی در ادبیات فارسی دارد که حاجتی بگفتار نیست و بجاست که آنرا قرآن عجم و آئینه تمام نمای معرفت و دانش و حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و شیواترین سخنان پارسی دانند . همچنین اهمیتی از حیث ملیت و قومیت دارد و آن محفوظ نگهداشتن حس نژادی و غرور ملی و احیای مفاخر گذشته ایران است . این شاهکار بی‌همتا در همه جهان مورد توجه قرار گرفته و مهمترین دلیل این ادعا ترجمه‌های متعددی است که از آن گردیده است :

«ابن اثیر در پایان «مثل السائر» مینویسد که زبان عربی با وجود وسعت و مفردات زیاد از عهده جواب شاهنامه نمیتواند بر آید و کتاب مذکور را باید در حقیقت قرآن عجم دانست ، فضایی اروپا که بزبان فارسی احاطه دارند فردوسی را استاد و روانی طبع و نغز گوئی شخص اول میدانند.»

نخستین ترجمه شاهنامه ، ترجمه فقید اجل «قوام‌الدین فتح بن علی بن محمد البنداری» از مردم اصفهانست که عبری در آورد ، دیگر ترجمه آن بزبان ترکی توسط علی افندی بسال ۹۱۶ هجریست و این ترجمه کامل و بی نقصی است .

نیز نخستین کس از اروپائیان که از فردوسی و شاهنامه او سخن گفت « سر ویلیام جونس » انگلیسی است که در کتاب خود موسوم به «شرح ادبیات آسیائی» قطعاتی از آنرا ترجمه کرد ، اما جونس از احوال فردوسی چندان آگاهی نداشت و شاهنامه را بغلط اثر طبع چندتن شاعر دانست که نام همه آنها جز فردوسی بر او مجهول بوده است .

پس از او مستشرق دیگری بنام «لومسدن» از مردم انگلیس که فارسی نیک

میدانست ترجمه خوبی از شاهنامه ترتیب داد که تنها يك قسمت از آن منتشر شد. در سال ۱۸۷۳ خاورشناس و شاعر دانشمند آلمانی «فردریش روککرت»^۱ داستان رستم و سپهراب را از شاهنامه بنظم آلمانی درآورد و چون شاعری استاد بود ترجمه منظوم او لطف و زیبایی خاصی یافت و این ترجمه مایه شهرت فراوان شاهنامه در اروپا و سبب گردید که در این داستان در سرزمین غرب عمومیت و رواج یابد. دیگر ترجمه ژول مول است، این ترجمه در هفت جلد بزرگ است که مقدمه جلد اول آن یکی از مهمترین تحقیقاتی است که راجع به شاهنامه فردوسی و آثار حماسی ایران شده است.

همچنین بدست سوکولف نیز به نشر روسی درآمده، ناعبردن همه مترجمین شاهنامه بعلمت بی شماری از حوصله خارج است.

در شاهنامه، تاریخ ایران قدیم از آغاز تمدن نژاد ایرانی تا انقراض حکومت ساسانیان و چیرگی اعراب با شیواترین لحنی بیان گردیده و نیز سعی شده که پیوسته واژه های فارسی جایگزین لغات عربی شود و الحق که بطرز جالبی شاعر توانسته از عهده برآید.

شیخ ابوعلی سینا دانشمند بزرگ ایران «حکمت علانیه» را بزبان فارسی نوشته لیکن نتوانسته آنچنانکه باید انجام دهد که قابل فهم بسهولة باشد، در حالیکه فردوسی شصت هزار بیت سروده و واژه های عربی آنچنان کم و اندک است که گوئی هیچ نیست.

ابن سینا در استدلال ابطال غیر ممتناهی چنین مینویسد:

«پیش وپسی بالطبع است چنانکه اندر شمار است یا بعرض چنانکه اندر اندازه

است که از هر کدام را که خواهی آغاز کنی و هر چه اندر وی پیشی و پستی است با الطبع با وی مقدار است که از هر کدام را که خواهی آغاز کنی و هر چند اندر وی پیش و پس است با الطبع با وی مقدار است که او را بهره‌ها بهره‌جا که بودند همه بیک جای حاصل و موجود بود ولی متناهی است،»

ملاحظه کنید که در این چند خط چه مقدار لغات عربی گنجانیده شد، و تا چه اندازه عبارات نامفهوم و نامأنوس است. فردوسی در شاهنامه چنان با مهارت جزئیات و قایع را شرح میدهد که بر خواننده بخوبی اوضاع تجسم میشود مثلاً آداب و رسوم دربار، طرز برگزاری جشن عروسی شاهزادگان، وضع لباس شاهان و ترتیب غلامان و کنیزان و روش انعام و اکرام و غیره ...

مثلاً هنگامیکه افراسیاب دخترش فرنگیس را برای سیاوش کابین می‌بندد

چنین شرح میدهد:

به گنج آنچه بد اندرون نامدار	گزیدند زربفت چینی هزار
زبرجد طبقها و فیروزه فام	پراز نافه مشک و پرعود وخام
دو افسر پراز گوهر گوشوار	دوباره یکی طوق و دو گوشوار
ز گسترده‌ها شتروار شصت	ز زربفت پوشیدنیها سه دست
یکی تخت زرین و کرسی چهار	سه نعلین زرین زبرجد نگار
پرستنده سیصد برزین کلاه	زخویشان نزدیک صد نیکخواه
پرستار با جام زرین دویست	تو گفتم بایوان درون جای نیست
همی صد طبق مشک و صد زعفران	همیرفت گلشهر با خواهران

شبهی نعمانی در وصف تشبیهات و ریزه کاریهای اشعار فردوسی میگوید:

«هنگامیکه مجالس بزم و یا میدان رزم را توصیف مینماید با کلماتش آدمی

را مسحور میسازد مثلاً در وصف یک پریچهره گوید:

دو ابرو کمان و دو گیسو کمند	ببالا بک-ردار سر و بلند
دو برگ گلش سوسن می سرشت	دو شمشاد عنبر فروش از بهشت
بنا گوش تابنده خورشید وار	فرو هشته زو حلقه گوشوار
لبان از طبرزد زبان از شکر	زبانش مکمل بدر و گهر

«مبالغات فطری و طبیعی (لبان از طبرزد ، زبان از شکر) را ملاحظه کنید چقدر قشنگ و دلکش و عالی است تصور نشود که از از عهده بعضی تکلفات و صنایع شعری بر نیآمده بلکه در این قسمت هم وقتی که وارد میشود از دیگران کمبود ندارد» . مانند این شعر که میگوید :

بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود
فردوسی هنگامیکه شرح عشق سهراب را به گرد آفرید میدهد گوئی با ابیاتش
آدمی را جادو میکند:

همی گفت از آن پس دریغا دریغ	کشد ماه تابنده در زیر میغ
غریب آهوئی آمدم در کمند	که از بند جست و مرا کرد بند
زهی چشم بندی که آن پرفسون	به تیغم نخست و مرا ریخت خون
ندانم چه کرد آن فسو نگر بمن	که ناگه مرا بست راه سخن
همی گفت و میسوخت از غم بسی	نمیخواست رازش بداند کسی
ولی عشق پنهان نماند که راز	بمردم نماید همی اشک باز

غم جان بر آرد خروش از درون
اگر چند عاشق بود ذو فنون

«واقعاً در این اشعار تمام دقایق و رموز شاعری عشقیه وجود دارد ، هم رنگ مختصری از استعارات و تشبیهات و هم ترکیبات شاعرانه ، هر دو در آن هست» .

در شاهنامه سه دوره متمایز میتوان تشخیص داد.^۱

دوره اساطیری ، عهد پهلوانی ، دوران تاریخی .

دوره اساطیری : از عهد کیومرث و هوشنگ و طهمورث و جمشید و

ضحاک تا ظهور فریدون است.

نخستین شاه داستانی و اولین بشر اوستائی کیومرث میباشد که در شاهنامه

نیز از او یاد گردیده است:

نخستین خدیوی که کشور گشود سر پادشاهان کیومرث بود

در اوستا بصورت « گیهمرت » آمده ، جزء « گیه » بمعنی جان و جزء « مرت »

از مصدر مر « مر » یعنی مردن است. در فرس قدیم « مرتیه » معادل کلمه مرت یعنی

مرتوم پهلوی و مرد فارسی است . « گیهمرت » بمعنی « حیات فانی » است از همین

مصدر کلمات « مشیگ » و « مشیانگ » مشتق است که در روایات زردشتیان نخستین

جفت آدمی هستند که از نقطه کیومرث پس از فنای او بر زمین پدیدار شده اند.

در اوستا « گیهمرت » اولین کسی است که از فرمان و رأی اهورامزدا متابعت

کرد و اهورامزدا از او قبایل کشورهای آریائی را آفرید ، اغلب گیهمرت در اوستا

با صفت نیکوکار و پاک ذکر میشود .

از میان پادشاهان داستانی ایران کیومرث را باید در درجه دوم وسوم اهمیت

وعظمت قرار داد زیرا این پادشاه هیچگاه بشهرت وعظمت پادشاهانی چون جمشید و

فریدون نرسیده و مانند ایشان برسر زبانها نیافتاده است .

در داستانهای ملی ما هوشنگ دومین پادشاه ایران است که پس از کیومرث

بپادشاهی هفت کشور رسید ، پدرش سیامک در جنگ با دیوان کشته شد و بعدهوشنگ

۱- رجوع شود به حماسه سرائی در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الوصفا .

انتقام پدر را از دیوان گرفت و آنزمان که کیومرث بدنیای دیگر شتافت او بجای نیای خویش بفرمانروائی نشست و چهل سال سلطنت کرد و آهن و آتش را کشف کرد و جشن سده را آئین نهاد و آب از دریاها بر آورد و در جویها روان ساخت و کشاورزی و بدست آوردن پوشیدنیهها را از پوست حیوانات بمردم آموخت .

در اوستا هوشنگ پهلوان بزرگ و مرد پارسا و پرهیز کاریست که نامش «هوشنگ»^۱ و نزدیک به تمام موارد ملقب به «پرزات» است و این کلمه ممکن است به نخستین قانون گذار یا نخستن مخلوق تغییر شود و همین لفظ است که در پهلوی به «پشдат» و در زبان دری به «پشداد» بدل شده است.

تهمورث : در شاهنامه پس از هوشنگ بشاهی میرسد و در برانداختن دیوان کوششی بسیار میکند . وی رشتن پشم و بریدن و دوختن جامه را با آدمیان آموخت و بعضی از چهارپایان را اهلی کرد و بس رسمهای پسندیده آورد . و نیز چون هوشنگ از پهلوانان اوستا و نامش پیوسته باصف «آزین و نت» ذکر شده و همانست که در پهلوی وفارسی «زیناوند» بمعنی مسلح و تمام سلاح آمده است.

در شاهنامه و بعضی مآخذ دیگر تهمورث به «دیوبند» ملقب است اگرچه این لقب در اوستا نیست ولی منشأ آن اوستا است زیرا وی بر همه دیوان پیروز شده اهریمن را مقید خویش ساخت.

جمشید : بنابآنچه در شاهنامه آورده شده جمشید پسر تهمورث میباشد . وی بساختن آلات جنگ پرداخت و ذوب آهن را آموخت و خود و وزره ساخت و خفتان و برکستوان را بوجود آورد و در این کار پنجاه سال رنج برد . او تختی ساخت که چون اراده میکرد دیو بر میداشت و از هامون به گردون میافراشت : در روز هرمزد

از ماه فروردین به این تخت جلوس کرد و مردم آنروز را نوروز خواندند. جمشید نیکوئیها کرد و با پرستش یزدان و درستی سیصد سال پادشاهی کرد و در این هنگام هرگز بدی در جهان نبود. از مرگ کسی رنجه نمیشد، جنگ و درو بیماری وجود نداشت و دیوان همه در خدمت شهریار کمر بسته بودند؛ مرغان در برابر سریرش صف زده و آدمیان باطاعت درآمده. و او ... ناگهان خودپسندی بیشتر کرد و خود را آفریدگار جهان دانست و چون چنین گفت فریاد از وی بگسست و هر کس از گوشه‌ای سر برون آورد و سرانجام سپاهی بزرگ از ایران بسوی تازیان رفت و ضحاک را پادشاهی برگزید، او بایران آمد از تازیان و ایرانیان لشکری گرد آورد بجمشید تاخت، جمشید بگریخت و صد سال پنهان بود و پس از صد سال روزی در ساحل دریای چین پدیدار گشت و ضحاک چون او را یافت با ارمه دو نیمه‌اش کرد و دو خواهر او «ارنواز» و «شهرناز» را بزنی گرفت.

فریدون: پس از جمشید بزرگترین پادشاه و پهلوان داستانی ایران در حماسه ملی ما فریدون است. داستان وی در شاهنامه چنین بیان گردیده:

او از نژاد آبتین و پسر جمشید بود مادرش فرانک نام داشت. آبتین را ضحاک بکشت و مغز او را بهمارها داد؛ فرانک به پیشه‌ای گریخت و فریدون را با نگهبانی گاوای پرمایه نام و شیر او پرورش داد. ضحاک چون از حدیث پرمایه فریدون آگاه شد فرانک فریدون را برداشت و از ایران گریخت و ضحاک بی‌داد گر پرمایه را بکشت چون فریدون بزرگ شد بخونخواهی پدر کمر بست و بدین آهنگ بود که کاوه بآهنگر بر ضحاک شورید و بعد فریدون بشاهی برگزیده شد.

فریدون به جایگاه ضحاک حمله برد و از رودخانه دجله بی کشتی گذر کرد و به‌دژ «هوخت گنگ» تاخت و بر آن دست یافت و دو خواهر جمشید شهرناز و ارنواز را رها کرد. ضحاک که این زمان در هندوستان بود از کار فریدون خبر یافت و به‌دژ

آمد و پنهانی خویش را بکاخ رسانید ، فریدون را با شهر ناز در کاخ دید و از رشك و حسد با خنجر بایشان حمله کرد ، فریدون گریزی بر تارك او نواخت چنانكه نقش زمین گردید و براهنمائی سروش اورا مقید ساخته بدماوند کوه درغاری به میخ بست. فریدون سه پسر داشت بنام ایرج و سلم و تور که دختران سروشاه یمن را بر ایشان بزنی گرفت و کشور خود را میان آنها تقسیم کرد .

در اوستا از فریدون چندین بار خاصه آنجا که از سقوط پادشاهی «اثری دهاك» سخن می رود نام برده شده است نام فریدون در اوستا «تراتئون» و در ودا «ترای تنه» است همین اسم در متون پهلوی «فریتون» با (واو یاء مجهول) و در فارسی فریدون گردیده است .

در باب غلبه فریدون بر ضحاک در کتب اسلامی روایات متعدد آمده و بعضی از اعیاد ملی و دینی را از آن جمله جشن مهرگان که از بزرگترین و با شکوه ترین اعیاد ایران و همطراز نوزوز بود منسوب باو میدانند .

نام پدر فریدون در بعضی از قطعات اوستا «آثویه» و در یشتها بنام خاندان او آمده است.

وجود نام آثویه بشکل «آبته» در ودا می رساند که داستان او دارای قدمت زیاد و متعلق به دوره ایست که هنوز دو قوم هند و ایرانی از یکدیگر جدا نشده بودند داستان فریدون در ودا بشکل خاص دیگری یاد شده است.

بنابر این بطور اجمال باید یادآور شد که دوره اساطیری دوره ایست که بشر کم کم اجتماعی میگردد ، آتش را کشف میکند ، پوشاك تهیه مینماید و بزراعت و پیشه‌وری میپردازد ؛ در جنگ با دیوان پیروز میشود که این جنگها اساس واقعی این عهد و سرانجام این ستیزه‌ها بنفع آدمیان خاتمه می یابد و بر اثر قدرت تهمورث و جمشید دیوان تابع آدمیان گشته و آنانرا به بسیاری از اسرار تمدن خاصه خط و

بنائی مساکن آشنا می سازند . بطور کلی شاهنامه تا اواخر عهد ضحاک ارزش حماسی ندارد و بالعکس ارزش اساطیری آن بیشتر است .

عهد پهلوانی

این عهد از قیام کاوه آهنگر و فریدون پسر آبتین برای بر انداختن سلطنت ضحاک ماردوش آغاز و بقتل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می پذیرد . این قسمت بطور یقین از زیباترین و مهمترین قسمتهای شاهنامه و حماسه ملی ایران و شامل عالیتین نمونه اشعار فارسی است .

پس از برافتادن ضحاک نخستین امر مهم این عهد تقسیم جهان است میان سه پسر فریدون بنامهای ایرج و سلم و تور و پیدایش پادشاهان روم ، ایران ، توران و در نتیجه آغاز جنگهای بزرگ و ستیزه های فراوان میان این کشورهاست .

پهلوانیتین قسمت شاهنامه از عهد کیان تا پایان سلطنت گشتاسب است و دلیل این امتیاز شرکت رستم در جنگها میباشد .

رستم بلند پایه ترین پهلوان ایران در عهد کیانی است .

دوره پهلوانی را باید دوره جنگهای بزرگ و طولانی دانست و این قسمت از شاهنامه حاوی خصائص حماسی است .

در اینجا همه چیز خارق العاده و بیرون از حد متعارف است خواه زمان و دوره سلطنت و عمر ؛ خواه حوادث و اتفاقات و اشخاص مثلاً سلطنت ضحاک هزار سال بطول میانجامد .

پهلوانان این دوره برای تأمین فتح ایران در برابر دشمنان ظهور میکنند و همینکه پیروزی نصیبشان گردید پهلوانان قدیم که دیگر بوجودشان حاجتی نیست ناپدید

و نابود میگردند و دگر باره بمحض احساس خطر پدیدار میشوند .
بدین ترتیب باید گفت که اتحاد اندیشه و اتفاق عمل در قسمت پهلوانی شاهنامه
بیش از قسمت تاریخی آنست .

دوره پهلوانی ادامه کینه کشی های پهلوانان و شاهان است . هوشنگ کین
سیامک ، و فریدون کین جمشید ، منوچهر کین ایرج ، کیخسرو و رستم کین سیاوش ،
اسفندیار کین لهراسب ، فرامز کین رستم ، بهمن کین اسفندیار را میگیرد .

با قتل عام خاندان گرشاسب بدست بهمن پادشاه کیانی سلطنت کیانیان پایان
می پذیرد و بدست اسکندر نابود میشود و بدین روش دوران پهلوانی بانجام میرسد .

دوران تاریخی : سومین قسمت شاهنامه دوره ایست که تصورات پهلوانی
و داستانی و افراد خارق العاده و اعمال غیر عادی بتدریج از میان میروند و اشخاص و
اعمال تاریخی جایگزین آن میگردند .

از عهد بهمن مقدمات آمیزش دوران پهلوانی و تاریخی بیکدیگر و تحول عصر
پهلوانی بعصر تاریخی آغاز میشود .

بهمن «لقب اردشیر دراز دست» پادشاه هخامنشی و نام داراب (دارا) نماینده
خاطرات ایرانیان از پادشاهی داریوش اول یادوم هخامنشی و «دارای دارایان» همان
داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی است که مغلوب و مقهور اسکندر گردید .

بنابراین دوره واقعی تاریخی شاهنامه از عهد دارای دارایان آغاز و به پیروزی
اعراب خاتمه مییابد .

آنچه سبب شگفتی است عدم ذکر تاریخ اشکانیان است که تجدید کنندگان
شاهنشاهی ایران بوده اند و نیز پس از غلبه اسکندر از سلوکیان نیز ذکر بیمان
نیامده است .

قسمت تاریخی شاهنامه از حیث خصائص بکلی از دوران پهلوانی متمایز است

در اینجا اشعار دیگر آن شکوه دوران پهلوانی را کمتر داراست.

در این عهد از اشکر کشی سه قوم سخن میراند که عبارتند از اعراب ، رومیان و سه دیگر ترکان و مهاجمان شرقی :

در مورد ارزش تاریخی شاهنامه «سرجان ملکم» در تاریخ ایران می نویسد :
«اگر چه مطالب افسانه‌ای و افکار و خیالات شاعرانه بسیار دارد ، لیکن تقریباً جمع اخباریست که در تاریخ ایران و توران که در ممالک آسیا موجود بوده است در آن مندرج می باشد .»

سرجان ملکم اغلب در مقام قیاس میان داستانهای شاهنامه و گفتار تاریخی نویسان یونان برآمده و آنها را باهم در ترازوی سنجش از نظر درستی و نادرستی گذاشته است.

«علامه ثعالبی» که هم دوره سلطان محمود بوده؛ در کتاب تاریخ قدیم ایران که مشروح نوشته در چندین جا به شاهنامه استناد کرده است ، البته باید توجه داشت که اختلاط افسانه‌ها با روایات تاریخی نباید اندیشه نادرستی گفتار را در اندیشه‌ها رسوخ دهد زیرا نوشته‌های هرودوت نیز که پدر تاریخ لقب دارد اغلب شامل حکایاتی است افسانه‌ای و مجعول .

برخی از دانشمندان اروپا می نویسند که علل بی اعتباری روایات شاهنامه اختلافی است که میان بیشتر حوادث و وقایع آن با تاریخ یونان دارد .

«علامه ثعالبی» در رفع این اشکال میگوید «برای تاریخ ایران دو منبع وجود دارد یکی ایرانی و آن دیگر یونانی و نیز میدانیم که بین آنها اختلاف بسیاری موجود است ولی نظر باین قاعده «اهل البیت ادری بما فی البیت» بنابراین ما اقوال مورخین ایرانی را در مقابل مورخین یونانی بیشتر محل اعتماد قرار میدهیم».

از کتابهایی که درباره شاهان پارسی نوشته شده است و عیناً در شاهنامه فردوسی

نقل گردیده کتاب «ارتخشتری» میباشد که در سال ۶۰۰ میلادی چند سال پیش از اسلام تألیف یافته است.

«برون» در مورد کتاب نامبرده می نویسد که از مقابله آن با شاهنامه تشخیص داده میشود که فردوسی در نگارش شاهنامه نهایت دیانت و درستی را بکار برده است. «پرفسور نلد» که در موضوع ارزش تاریخی شاهنامه و منابع آن کتابی نوشته در جلد کتاب خود راجع به ادبیات ایران از کتاب مذکور اقتباس نموده که قسمتی از آن ذیلا نقل میگردد:

«در اوستا ذکر می که از فضل شاهنامه شده باندازه ایست که ثابت میدارد زمانیکه این کتاب تدوین میشده رؤس مطالب این داستانهای ملی بر مردم معلوم بوده است و باید دانست که دلیل بر قدرت آن داستانها فقط این نیست که گفتیم بلکه راجع به سلاطین ایران کتبی که مورخین یونان نوشته اند در آن کتب هم از این قهرمانان اسم برده شده است، خاصه در کتاب «تیسپاس»^۱ که تقریباً در حدود پنج قرن پیش از میلاد طبیب دربار اردشیر دراز دست بود و او کتاب خود را با استمداد از کتب ایران نوشته، این وقایع ذکر شده است و گاهی بیک خاندان و گاهی هم بخاندان دیگر نسبت داده شده است، مثلاً برای سیروس^۲ هخامنشی در جنگ با مادها وقایعی رخ داده با وقایعی که برای اردشیر ساسانی در جنگ با پارتیها اتفاق افتاده خیلی بهم شباهت دارند و همینطور عقاب و سیمرغ و مرغان مورد توجه شاه. زال یا اردشیر را پرورش یا نگهداری کردن و همچنین دو نفر از خاندان قارن و نوذر کیانی و پیروز ساسانی را از جنگ دشمنان تورانی نجات دادن و از این قبیل است سرگذشتهای مانند دارا و پیروز که قابل ملاحظه میباشد».

و نیز مینویسد: «اگر فریب قرائن را نخورده باشیم همان قصه‌ایکه در سه منظومه‌های ملتهای دیگر دیده میشود در این مورد نیز بما برخورد میکند، اصول را همه کس میداند، بعضی قسمتهای آن بطور تصنعی تدوین میشود. از جمع قطعات و جرح و تعدیل و حذف و تجدید ترتیب آنها ممکن است بعدها يك حماسه کامل و جامعی بوجود آید. مطلب اساسی افسانه زریں در ترجمه مختصر عربی طبری تکرار شده و با همین فصل شاهنامه كاملا و گاهی نیز كلام بكلام مطابق می‌آید و چنین معلوم میشود که آن از همان روایت عمومی باستانی که مأخذ فردوسی میباشد گرفته شده است».

شبلی نعمانی معتد است که مراد از تجدید و ترکیب تازه‌ایکه نولد بآن اشاره کرده، اضافه و اصلاحی است که قسمتهای مختلف داستان را بهم مربوط ساخته و يك داستان دلکش تشکیل یابد و مقصود از حذف، اینکه مطالب یا الفاظی که ناپسند مسلمانها است از آن انداخته شود، چنانکه فردوسی و دیگران همین کار را کرده‌اند در قسمت ساسانی شاهنامه، نسخه اصل پهلوی کتاب کارنامك ارتخشترای پاپکان که به آلمانی نیز ترجمه شده عیناً با آنچه در شاهنامه آمده مطابقت دارد و فردوسی چیزی از خود بآن اضافه نکرده است.

بدیهی است که در اینصورت بر اهمیت کتاب و ارزش و قیمت آن در نظر ما افزوده میشود.

بطور مختصر باید گفت که در دوره ساسانیان سلطنتهای اردشیر بابکان و شاهپور نخستین و شاپور دوم و بهرام و انوشیروان و خسرو پرویز دوره‌های عظمت و جلال است و از نظر تاریخی دارای ارزش بیشتری است. در سراسر این عهد سه موضوع: جنگ با رومیان و هجوم ترکان و مهاجمه بزرگ تازیان صاحب اهمیت است. با یورش تازیان تاریخ حماسه ایران پایان یافت و قسمت تاریخی شاهنامه هم با آخر رسید.

قسمت تاریخی علاوه بر جنگهای پهلوانان برای تأمین استقلال ایران و گرفتن انتقام از دشمنان از حوادث متنوع دیگری مانند مباحثات اشخاص؛ ترجمه کتب، جنگها و امور سیاسی، اختراع وسایل بازی شکار و موسیقی و جشن؛ مناقشات درباری، روابط میان دربارهای سلاطین و طبقات گوناگون دیگری چون شاهان، پهلوانان، سرداران، مخالفان با سلطنت، موبدان، هیربدان، دانشمندان، موسیقی دانان، مترجمان و مؤلفان و امثال اینها ذکر گردیده است.

چنانکه مذکور افتاد شاهنامه فردوسی به زبانهای مختلف خارجی ترجمه گردیده است و این دلیل اهمیتی است که این کتاب میان جامعه اروپائیان تحصیل نموده و بواسطه رواج در آن سرزمین در ادبیات اروپا بخصوص ادبیات رمانتیک تأثیر بسزائی کرده است، از میان پهلوانان شاهنامه رستم بیش از همه نظر اروپائیان را جلب کرده و به نقل و اقتباس آن پرداخته اند از جمله سخنان لامارتین شاعر بزرگ فرانسه که در سال ۱۸۳۵ در مجله معروف خود موسوم به «مدنیت» تحت عنوان «گروهی از بزرگان و نوابغ قدیم و جدید . . .» شرح داستان رستم را بمیان می آورد.

داستان رستم و سهراب چنان در اروپا شهرت یافت که بچندین زبان ترجمه شد و از آن منظومهائی زیبا ترتیب یافت «فریدریش روککرت» آلمانی و «واسیلی آندریچ ژوکوفسکی»^۱ منظورهائی دلکش که در ادبیات حائز رتبه والائی است در داستان رستم و سهراب پدید آوردند.

گوته^۲ شاعر بلند پایه آلمانی که بادبیات فارسی گرایش شدید و افکار حافظ در او رسوخی تام داشت، در یکی از مجموعههای اشعار خویش بنام «دیوان مشرق

و مغرب نام فردوسی را یاد نموده و شاهنامه او را به عظمت ستوده است ،
ویکتور هوگو^۱ نیز در کتاب « شرقیات » در برخی موارد از فردوسی متأثر
است .

هانری هاینه^۲ شاعر شیرین سخن آلمانی در یکی از منظومه‌های زیبای خود
داستان محروم ماندن فردوسی را از صلات سلطان محمود و در گذشت او در نهایت
تنگدستی و بیرون بردن جسد او از دروازه شهر و رسیدن فرستادگان محمود با صلات
از دروازه دیگر بنظم کشیده است .
فرانسوا کوپه^۳ داستانی درباره زیارت تیمور از مزار فردوسی ساخته که از
آثار نغز و مشهور اوست .

شاهکار دیگری که از داستان رستم و سهراب در ادبیات اروپا شهرت یافته
منظومه شاعر انگلیسی « ماتیو آرنولد^۴ » است که بهمین عنوان بنظم آورده و از منظومه
های عالی و مهم زبان انگلیسی است .

موریس بارس^۵ نیز در یکی از آثار خود بنام « ضیافت در کشورهای خاور » از
فردوسی یاد کرده است .

مقالات بسیاری درباره فردوسی توسط شعرا و نویسندگان و دانشمندان اروپائی
و اهمیت شاهنامه او نگارش یافته که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد .
باید خاطر نشان ساخت که شاهنامه تنها جلوه نگاه مردان پهلوان نیست بلکه

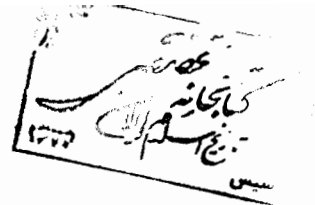
۱- Victor Huyo .

۲- Henri Heine .

۳- Francois Coppé .

۴- Mathieu Arnold .

۵- Maurice Barres .



از زنان دلاور نیز سخن بمیان آمده و برخی از آنان در جنگها شرکت جسته‌اند مثلاً «جریره» دختر پیران ویسه و زن سیاوش چون پسر خود را بدست سپاهیان طوس کشته یافت پرستندگان را از موی کندن و مویه کردن بازداشت و گفت :

کنون اندر آیند ایرانیان	بتاراج دژ تنگ بسته میان
پرستند گانم ^۱ اسیران کنند	دژ و باره کوه ویران کنند
دل هر دو برمن بسوزد همی	ز جانم رخس بر فروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن	تن خویشان بر زمین برزدن

پس گنجها را بآتش بسوخت و تیغی بکف گرفت و شکم اسبان جنگی بردرید و آنگاه ببالین پسر فرود آمد و با دشنه‌ای که پیوسته زیر جامه پنهان داشت شکم خویش درید و بر بالین فرزند جان داد.

همچنین «تمینه» مادر سهراب و دختر شاه سمنگان که پس از مرگ فرزندهم گنجهای خود را به بینوایان بخشید و پس از یکسال بمرد.

جنگ زنان در شاهنامه بسیار جالب و دلپذیر است یکی از این زنان جنگجو «بانو گشسب» دخت رستم وزن گیو ملقب به «سوار» است. شرح دلاوریهای این زن در منظومه‌های جداگانه بنام «بانو گشسب‌نامه» در قرن پنجم هجری برشته نظم در آمده و نمونه بارزی از شجاعتهای زنان نام آور است.

گیو که پس از رستم دومین پهلوان ایران بود؛ با این زن یارای برابری نداشت چنانکه چون پدر او را به کابین گیو در آورد خشمگین گردید و با گیو در افتاد و او را بند کشید و آنگاه بهایمردی رستم آزادش کرد.

«گرد آفرید» نیز از زنان دلیر شاهنامه است و از ساکنان دژ سپید و دختی کمندافکن و جنگجوی بود چون سهراب را در پای دژ دید لباس رزم بپوشید و بجنگی سهراب اندر آمد. سرانجام سهراب بر حال او آگاه شد.

شگفت آمدش گفت از ایرانسپاه چنین دختر آید به آورد گاه
سواران جنگی به روز نبرد همانا بابر اندر آرند گرد
زنانشان چنین اند ز ایرانسران چگوننه اند گردان و جنگ آوران

این زن دلاور در تدبیر نیز مایه حیرت پهلوانزاده ایرانی گشت او را اسیر
عشق خویش ساخت که در شاهنامه بطرز شیوائی بیان گردیده است.

خواهر بهرام چوین بنام «کردیه» نیز در شاهنامه نمودار کامل عقل و دانش
و مین پرستی و چالاکی است. پهلوانیهای کردیه در جنگ با «تبرک» سردار چینی
که بفرهان خاقان از پی او آمده بود و کشتن این سپهسالار نشانه قدرت اوست.
شیرین زن خسرو نیز از زنان مشهور شاهنامه است در وفاداری و عفت و
پاکدامنی مشهور بود.

بنابر این ملاحظه میشود که این جنس بظاهر ظریف و لطیف نیز هنگام نبرد
دست کمی از مردان جنگجو نداشته است و حتی گاهی برای ابراز قدرت خویش در
فرصتهای مناسب با ایشان دست و پنجه نرم میکرده و ضرب شصتهای جانانه نشان
میداده است.

به تقلید از شاهنامه فردوسی شاهنامههای بشمار بیست و هشت در آمده که مهمترین
آنها گرشاسبنامه اسدی طوسی میباشد. چون نامبردن اسامی آنان بجهت فزونی، مایه
تطویل کلام است لذا فقط بذکر آخرین آنها بنام شاهنامه نوبخت میپردازیم.

این شاهنامه از زمان یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی و تسلط اعراب
آغاز و بزمان رضاشاه کبیر خاتمه مییابد. در واقع شاعر بیان حوادث را از زمانی
شروع کرده است که فردوسی در آن نقطه سخن خویش را پایان داده این شاهنامه را
شاعر «پهلوی نامه» خوانده و به پیشگاه شاه فقید تقدیم نموده است.

اگرچه از لحاظ فصاحت و بلاغت بهای شاهنامه فردوسی نمیرسد، ولی چون

اوضاع ایران ، پس از پیروزی تازیان و استقرار سلسله‌های مختلف تا زمان رضاشاه کبیر بیان گردیده بخصوص از نظر شرح دلاوریهای این فرزند خلف میهن جهت ایجاد و تثبیت حکومت مرکزی و برقراری امنیت و آسایش در سراسر ایران دارای اهمیت است لذا نمیتوان از ذکر آن اغماض و از نظر پنهان داشت.

در این شاهنامه کوشش و جدیت بنانی ایران نوین در بر اندازی خیانتکاران و شورشیان و برچیدن حکومت هرج و مرج و ایجاد قدرت واحد در مرکز ، بطور مشروح و بطرزی جالب آورده شده است.

« امید است روزی حماسه‌باشکوه انقلاب عظیم شاه وملت نیز آنچنان که در خورشان آنست بنظم درآید تا افتخاری باشد برای نسلهای آینده و سرمشقی برای شاهان آینده که ستارگانی خواهند بود پیرامون مهر فروزان سرزمین آریا نگهدارنده ایران کهن، و خواهند درخشید از فیض گردش بگرد این سرچشمه بیکرانه روشنائی»

پایان

منابع و مآخذ کتاب:

- ۱- قرآن مجید
- ۲- ایلمیاد و اودیسه اثر همر ترجمه شادروان سعید نقیسی
- ۳- آنئیس ویرژیل
- ۴- کمدی الهی دانته ترجمه آقای شجاع الدین شفا
- ۵- بهشت گمشده اثر میلتن
- ۶- حماسه سرائی در ایران نگارش استاد ذبیح اله صفا
- ۷- ادبیات مزدیسنا ، آقای پور داود
- ۸- کارنامه اردشیر بابکان
- ۹- ایاتکار زیران
- ۱۰- شاهنامه فردوسی
- ۱۱- شعرالعجم اثر شبلی نعمانی ترجمه آقای فخرداعی گیلانی
- ۱۲- عقاید فلسفی ابوالعلاءمعری اثر دکتر عمر فروخ
- ۱۳- ارداویراف نامه
- ۱۴- تاریخ اجتماعی ایران نگارش مرتضی راوندی

۱۵- ایران در دوره ساسانیان؛ استاد کریستن سن

۱۶- ایران و اسلام

۱۷- التنبیه الاشراف

۱۸- مثل السائر؛ ابن اثیر

۱۹- کتاب هفته